

وقوفی در منا

(یادداشت های حج ۱۳۹۴)

داود مهدوی زادگان

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

davood@ihcs.ac.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ

عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ

فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

قال رسولُ اللهِ صلى اللهُ عليه و آله : مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللهُ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا (وسایل ج ۲۱/۸)

هرگونه چاپ و نشر این اثر مشروط به کسب اجازه کتبی از نویسنده است.

فهرست مطالب

۶.....	اگر خدا خواهد
۷.....	پرواز نگرانی
۸.....	حس استکبار
۹.....	جحفه
۱۰.....	به سوی کعبه عشاق
۱۲.....	فلسفه طواف
۱۴.....	طواف نساء
۱۵.....	پاداش طواف
۱۶.....	طواف؛ فریضه خودشناسی
۱۷.....	برائت از مشرکین
۱۸.....	تعلیم حق حیات
۱۹.....	حسابدار خدا
۲۰.....	مسجد خیف
۲۳.....	این غم به کجا ببرم
۲۴.....	دنیا را جدی بگیریم
۲۵.....	شبهای خاطره‌انگیز
۲۶.....	نفوذ صهیونیسم و مدیریت اروپاییان
۲۷.....	در شهر همه چیز عادی بود
۲۸.....	چرا پیامبر به مدینه بازگشت؟
۳۰.....	مکه مدرن و اسلام مدرن
۳۱.....	دیانت فردی شده

۳۷	غرور و خشم
۳۹	(۲) تحلیل واقعه
۴۴	در مسیر مسعی
۴۶	صدقه، دفع بلا
۴۷	مجالس المؤمنین
۴۹	طواف وداع
۵۰	عقیده و سیاست
۵۱	ولایت در بقیع
۵۳	نماز جماعت
۵۴	تغییر عقیده یا روش
۵۶	نام خمینی زنده است
۵۷	محراب انتظار
۵۸	ذکر صلوات
۵۹	من شیعه‌ام
۶۲	تأثیرات فکر تشیع
۶۵	رادیو روایت
۶۶	مدینه؛ سرزمین وداع

اگر خدا خواهد

اللهم ارزقني حج بيتك الحرام في عامي هذا و في كل عام اين دعا را در روزها و شبهای مبارك هر ماه رمضان می خوانيم و هر سال در انتظار اجابت آن هستيم وقتی هم مقبول حضرت حق افتد باورمان نمی شود بویژه برای امثال بنده حقیر و همسرم که به یکباره توفیق حج تمتع حاصل شد. گمان می کنم چنین رزقی از موارد رزق من حیث لایحتسب باشد. مشغول زندگی روزمره و فعالیت علمی خود بودیم که ندا آمد مشغله دنیوی را تعطیل کن که به مهمانی در بیت الله الحرام دعوت شدید. اما مگر مشاغل دنیوی دست از سر ما بر می داشت تا خود را مهیای سفر معنوی کنیم. دنیا تا آخرین ساعات ما را گرفتار خود کرده بود و این خاصیت او است که دست بردار نیست. مگر نه این است که شیطان به عزت الهی قسم یاد کرده است که مانع یاد خدا شود. اما وقتی رزق من حیث لایحتسب در کار باشد از شیطان چه کاری برمی آید. به هر روی توفیق الهی یارمان بود که همراه همسرم در صبح روز دوشنبه ۱۶ شهریور ماه ۱۳۹۴ مطابق ۲۳ ذی القعدة الحرام ۱۴۳۶ ق از زندگی روزمره دل کنديم و تهران را به مقصد جده ترک کردیم.

پرواز نگرانی

حاجی نگران قبولی اعمال فریضه حج خود است اما برای ما شیعیان نگرانی دیگری هم هست و آن ممانعت یا سخت‌گیری مأموران سعودی از به همراه آوردن کتب ادعیه به ویژه مفاتیح‌الجنان و برخی ملزومات نماز است، حتی شنیده شده مانع همراه داشتن قرآن کریم می‌شوند. می‌گویند قرآن شیعیان با قرآن ما فرق می‌کند ولی ما که فرقتش را نفهمیدیم. قرآن ما با قرآنی که در مسجدالحرام و مسجدالنبی بود، هیچ تفاوتی نداشت. حالا این تفاوت از کجا سر در آورده والله اعلم. به هر روی، در طول پرواز چنین نگرانی وجود داشت. به ویژه برای امثال بنده که گرچه در طول سفر موفق به خواندن کتاب نمی‌شوم ولی نمی‌توانم بدون چند جلد کتاب، عازم سفر شوم. اصلاً خوابم نمی‌برد. شرایط سیاسی - اجتماعی روز منطقه این نگرانی را دوچندان کرده است. چند ماهی است که عربستان سعودی یمن را محاصره کرده و از هوا و زمین مردم مظلوم یمن را بمباران می‌کند و می‌گویند ایران حامی یمن و مخالف تجاوز نظامی عربستان است. لاجرم سخت‌گیری مأموران عربستان بر حجاج ایرانی بیشتر خواهد بود. با همین ذهنیت، وارد فرودگاه جدّه شدیم. هنگام ورود به ساختمان گیت، افسران سعودی را مشاهده کردم. انتظار آن سخت‌گیری را داشتم ولی گویا چنین نبود. قدری با روی باز برخورد می‌کردند و تندی در کارشان ندیدم. غیر از انگشت نگاری که از همه می‌گرفتند، رفتار ناراحت‌کننده‌ای از ایشان ندیدیم. البته بعداً دوستان روحانی گفتند که با ما سخت‌گیری کردند. این امر تعجب برانگیز بود. لذا در هر مرحله از بازرسی با خود می‌گفتیم که در مرحله بعد کار سخت خواهد شد ولی چنین نشد و با سلام و صلوات پس از دو سه ساعت انتظار سوار بر اتوبوس شده جهت مُحرم شدن به سمت مسجد جحفه که در ۱۴۰ کیلومتری جدّه به سمت مدینه قرار دارد، عزیمت کردیم.

حس استکبار

ما با هوایمای سعودی از تهران وارد جده شدیم. وقتی از پلکان هوایما پایین آمدیم و در کنار هوایمای غول‌پیکر امریکایی ایستادیم، ناگهان خود را جای یک امریکایی عالی رتبه گذاشتم، بی آنکه بخواهم به او حق بدهم خوی استکبار را حس کردم. کمتر مقام امریکایی است که در کنار چنین صنعت پیشرفته کشورش بایستد و حس غرور و استکبار به او دست ندهد. چنین تکنولوژی پیشرفته ای آنان را به سوی حس تافته جدا بافته بودن سوق می‌دهد. بی‌جهت نیست که وقتی رؤسای جمهور و وزرا و مقامات عالی‌رتبه امریکایی از پلکان هوایمایشان پایین می‌آیند؛ بسیار مغرورانه و متکبرانه بر زمین پای می‌گذارند و پای پلکان هوایما مصاحبه می‌کنند. اما این حس استکبار چه وقت به انسان دست می‌دهد؟ به عبارت دیگر، چه وقت این حس، طبیعی به نظر می‌آید؟ گمان می‌کنم این حس به زمان یا حالتی برمی‌گردد که انسان خدا را فراموش می‌کند. او وقتی حس برتری پیدا می‌کند که نسبتی بین خود و سایر انسان‌ها برقرار می‌کند و خدا در آن نسبت حضور ندارد. اما وقتی خود را در جوار حضرت حق می‌بیند، عظمت کار خود را ناچیزتر از مقایسه می‌بیند. این است که به او حس تواضع دست می‌دهد. برای همین است که با خشیت‌ترین مردان خدا، عالمان پارسا هستند. **(نَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)**. عالم پارسا در هر نسبتی که برقرار می‌کند، یاد خدا در آن نسبت حضور دارد. از این رو، به علم و قدرت خود مغرور نمی‌شود. این اولین بهره معنوی ما در آغاز سفر بود. اما مقامات امریکایی، گمان می‌کنم آنان برای نجات از بیماری استکبارطلبی که حالا ذاتی شان هم شده بهتر است به خدا پناه برند و هنگام خروج از هوایما به جای پلکان از خرطوم‌های فرودگاه استفاده کنند تا حس استکباری به سراغ شان نیاید.

جحفه

نزدیکی‌های غروب به جحفه رسیدیم. جحفه یکی از پنج میقات احرام بستن حاجی‌ها است. احرام اولین گام بلند در سفر معنوی حاجیان است و این عمل در مسجد اتفاق می‌افتد. لباس دنیا را از تن می‌کنیم و فقط با دو تکه حوله خود را می‌پوشانیم تا هیچ دغدغه دنیوی در ما باقی نماند. حاجی در حج تمتع دوبار محرم می‌شود. یکی برای عمره تمتع و دیگری برای حج تمتع است. عمره تمتع مختصر است و اعمال آن در عرض چند ساعت تمام می‌شود لیکن حج تمتع قریب به پنج روز طول می‌کشد، به هر روی با گفتن لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إن الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک؛ محرم می‌شویم. با این احرام بیست چیز بر حاجی حرام می‌شود. اما با گفتن لبیک سنگینی احرام احساس می‌شود و اشک در چشمان حاجیان جمع می‌شود. آیا قادر به انجام این فریضه بزرگ هستیم؟ اینجا است که از او طلب قدرت و توانایی انجام عمل می‌کنیم. جز این هم درست نیست.

به سوی کعبه عشاق

پس از محرم شدن و گفتن لبیک، اللهم لک لبیک، مسجد جحفه را به قصد مکه ترک کردیم تا مکه حدود دویست کیلومتر یا کمی بیشتر راه بود. چون شب شده بود مجبور بر سوار شدن بر اتوبوس غیر مسقف نبودیم. البته ما که از سیدنا الاستاد آقای شبیری حفظه الله تقلید مکنیم کار قدری مشکل شده بود چون ایشان سفر با اتوبوس مسقف در شب را هم جایز نمی داند ولی فتوای ایشان احتیاطی بودو با رجوع به فتوای امام رحمت الله، مشکل حل شد. اغلب افراد در اتوبوس خسته بودند ولی شوق دیدن مکه و زیارت خانه خدا، مانع خواب شده است لذا هر کس با کنار دستی خود باب گفتوگو را باز کرده بود. غالباً از عظمت این سفر معنوی سخن می گفتند و اینکه بار اول یا چندمشان است و از تجربه سفر گذشته‌شان می گفتند. بین راه توقفی داشتیم و دو نفر جوان که به نظر هندی یا پاکستانی می آمد وارد اتوبوس شدند و میان مسافران کیک و آب زمزم توزیع کردند. خلاصه؛ در بین راه با یک ایستگاه صلواتی برخورد کردم. البته ایستگاه صلواتی را من عرض میکنم و الا آنها با چنین ایستگاهی بیگانه اند بعداً فهمیدیم که اصلاً اهل صلوات نیستند ولی اهل خیرات در همین اندازه هستند. تمام این خیرات هم توسط یک موسسه انجام می شود و نامش را هم حفظ نکردم. ناخودآگاه به یاد مسافران کربلا در محرم و صفر افتادم که مردم عراق چه با شکوه از زوآر اباعبدالله علیه السلام صبح و شام پذیرایی می کنند یا در همین ایران خودمان که خدا به همه شان برکت بده بگذریم که حالا بعضی از این وطنی های خودمان تاب چنین خیراتی را ندارند و در نذر محتاجان به رحمت الهی شبهه می اندازند. انگاری ما فقط در ماه محرم و سایر روز های عزاست که فقیر داریم. این از برکت امام حسین است که بعضی در آن ایام یاد شان می افتد که مملکت فقیر دارد. به هر روی این اولین آب زمزمی بود که نوش جان کردیم _ انشاء الله قسمت همه بشود _ و با این آب شوق رسیدن به مکه در ما بیشتر شد. هر قدر نزدیک تر می شدیم قلبها بیشتر می تپید. این تپش بیشتر از آن رو بود که آیا توفیق عمل درست توأم با معرفت را بدست خواهیم آورد؟

اتوبوس، پس از گذشتن از چند خیابان اصلی مقابل هتل السماحة الاصيل توقف کرد. ظاهراً خیلی سال قبل بعثه امام
رحمتالله علیه در این هتل مستقر بود. مدیریت ایرانی هتل، آقای حاج احمد زارعی پس از بیان توضیح‌های لازم، مسافران را
به اتاق‌هایشان راهنمایی کرد. قرار شد بعد از نماز صبح برای انجام اعمال عمره تمتع به مسجدالحرام حرکت کنیم. تا از یاد
نبرده بگویم که مدیر کاروان حاج احمد خان محمدی است و روحانی محترم کاروان حجت الاسلام دانش زاده (مومن) و
روحانی معین حجت الاسلام حاج اسماعیلی و معاون کاروان آقای رحیمی و دستیار ایشان حاج اقا سمیعی است. حسن
کادر مدیریت این کاروان، فرهنگی بودن و باسابقه بودنشان است. خدا به همه شان در دنیا و آخرت خیر دهد.

فلسفه طواف

با خود قرار گذاشته بودیم که در این سفر معنوی کمتر فلسفی بیاندیشیم و بیشتر اهل ذوق باشیم ولی یک کمش به جایی بر نمی خورد. لذا اینطوری بود که رفتیم سراغ فلسفه طواف و این حرف ها به ذهنمان آمد تا اهل استدلال چه گویند. حرف را از اینجا شروع کردیم که تنها خط برای رسیدن به هدف، خط مستقیم است و هیچ خطی نمی تواند جایگزین خط مستقیم شود. کمترین زاویه موجب عبور از کنار مقصود می شود. به همین خاطر هر روز و هر زمانی که مشغول نماز می شویم از خداوند سبحان هدایت در صراط مستقیم را طلب می کنیم. **اهدنا الصراط المستقیم**. اما وقتی به مقصود رسیدیم، چه می کنیم؟ آیا به راهمان ادامه می دهیم و از مقصود دور می شویم یا توقف می کنیم و از حرکت باز می مانیم و یا آنکه به گرد مقصود می چرخیم. مقصود در اینجا همان محبوب است. تلازمی هم میان مقصود و محبوب برقرار است. وقتی انسان خود را در جوار محبوب می یابد؛ همواره بر گرد او می چرخد و این چرخش طبیعی بلکه فطری انسان است. ما یا در مسیر رسیدن به مقصود و محبوب پیش می رویم و یا اگر به او رسیدیم، دور او می گردیم. مقصود هم خیلی چیز هاست که نباید باشد. گاه در مسیر رسیدن به مال و ثروت هستیم یا اگر به آن رسیدیم، دور آن می گردیم. گاه قدرت، مقصود نهایی ما می شود. پس در جهت رسیدن به آن می کوشیم و اگر آن را بدست آوریم، گرد آن می چرخیم؛ گرد مال، ثروت، زن و فرزند، دانش و قدرت. این آخری را که سیاستمدار فلورانس قرن شانزدهم خیلی خوب به شیفتگان قدرت آموخت.

پس ما همواره یا در حال رسیدن به مقصود هستیم یا حول آن می گردیم. اما گردش حقیقی کدام است؟ مسلماً گردش حقیقی آن است که حول محبوب حقیقی باشد و آن حقیقی است که هستی بخش است. ذات هستی بخش محبوب حقیقی است. همه موجودات عالم تکوین، از جمله انسان، بالتسخیر گرد الله می چرخند. عالم در طواف حضرت حق است و همواره در این طواف مشغول ذکر سبوح قدوس رب الملائکه و روح است؛ **(سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)**.^۱ چنین گردشی، طواف تکوینی است اما در عالم تشریح هم این سنت طواف جاری است. تمام مطاف های یاد شده (مال، ثروت، زن و فرزند، دانش و قدرت) مربوط به عالم تشریح است و آلا در عالم تکوین تنها یک مطاف است. همه موجودات عالم خلقت گرد خدا می چرخند حتی عالم تشریح. قطب و محبوب حیات تشریحی یا به قول فیلسوفان اجتماع،

۱. حدید/۱.

حیات مدنی که اختصاصی انسان است؛ باید الله تعالی باشد ولی واقعیت امر این چنین نیست. تنها انسان و جامعه مؤحد است که تلاش می‌کند طواف حقیقی (طواف الله) را در حیات تشریحی خود تجربه کند. دیگران در پی محبوب‌های کاذب و بالطبع مطاف‌های کاذب‌اند و برای مشروعیت دادن به آنها حتی عقل را به خدمت می‌گیرند. در حالی که عقل آزاد یا همان عقل مؤحد تنها، طواف برای الله را مشروع می‌داند. فلسفه تشریح طواف در مناسک حج به همین خاطر است. حاجی در طواف‌های واجب و مستحب می‌آموزد که محبوب حقیقی الله است و باید از محبوب‌های کاذب برائت جست و تنها برای الله طواف کرد. اینجاست که شأن حیات تشریحی یا شأن سیاسی و اجتماعی حج معلوم می‌گردد. به همین دلیل، احساس می‌کنم زیباترین بخش اعمال حج، طواف است. زیبایی طواف وقتی باشکوه‌تر می‌شود که پشت مقام ابراهیم رو به کعبه دو رکعت نماز طواف اقامه می‌کنی. خدا را سپاس می‌گوییم که ما را موفق به طواف خودش کرد و از او می‌خواهیم این توفیق الهی را از ما نگیرد.

طواف نساء

طواف هفت شوط است؛ یعنی هفت مرتبه به دور کعبه می‌گردیم. شاید این هفت شوط اشاره به هفت بُت باشد که باهر شوط یکی از آنها را انکار می‌کنیم و بر محبوب حقیقی ارادت می‌ورزیم. قرآن کریم محبوب‌های کاذب را با فعل مجهول «زین» یاد کرده است: (زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ النَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ لِيَكَّ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ) ^۱ در حج تمتع دو طواف واجب است که طواف دوم آن، طواف نساء است. چنانکه در حج عمره مفرده نیز طواف نساء واجب است. شاید دلیل تشریح طواف نساء شدت حب‌النساء باشد. چنانکه در همین آیه شریفه (آل عمران/۱۴) اول نام حب‌النساء آمده است و الله اعلم.

۱. آل عمران/۱۴.

پاداش طواف

همواره از خود این پرسش را دارم که پاداش طواف حاجی چه چیزی می‌تواند باشد، تصورم این است که پاداش طواف چیزی جز طواف نیست. حاجی واقعی با هر طوافی مقرب و مقرب‌تر می‌شود تا آنجا که عالم ربّانی می‌گردد و بر مؤمنین امر می‌شود همچون خدا و ملائک بر او صلوات و سلام فرستند: **(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)**.^۱ وجود نازنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله محبوب ربّانی است. به همین دلیل صحابه راستین همچون پروانه گرد او می‌چرخیدند و بر آن درود و سلام می‌فرستادند. با خود اینگونه می‌اندیشیدم که هنگام قرائت قرآن کریم با آیاتی برخورد کردم که گویا این نظر را تأیید می‌کند. قرآن کریم از بهشتیانی یاد کرده است که مورد طواف واقع می‌شوند. این بهشتیان، موحدینی هستند که در دنیا تنها خدا را می‌پرستیدند و تنها خدا را طواف می‌کردند: **(وَيَطُّوْفُ عَلَيْهِمْ عَمَّا نَزَّلْنَاهُمْ وَلَوْلَا مَكْرُوهٌ)؛ (طُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مَّكْرُوهٌ)**^۲ اما جزای طواف‌های کاذب چیست؟ قرآن کریم جزای طواف‌های کاذب را ادامه همان طواف در جهنم ذکر کرده است. انسان و جامعه‌ای که در این جهان گرد محبوب‌های کاذب چرخیده است؛ در آخرت هم در آتش جهنم، طواف می‌کند: **(يَطُّوْقُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ)**^۳ پس در آخرت تنها مؤمنین هستند که مورد طواف واقع می‌شوند و اهل باطل تا ابد در حسرت مطاف شدن باقی می‌مانند.

۱. احزاب / ۵۶.

۲. طور / ۲۴.

۳. واقعه / ۱۷.

۴. الرحمن / ۴۴.

طواف؛ فریضه خودشناسی

خودشناسی در طواف است. اما در طواف خود یا وجودی دیگر؟ طواف خود، خودپسندی می‌آورد نه خودشناسی، غرور حجاب خودشناسی است زیرا انسان در اثر غرور آنگونه که هست جلوه نمی‌کند پس خودشناسی در طواف دور خود نیست. انسان هر چه به دور خود طواف کند بیشتر خود را فراموش می‌کند. او قلب خود هم نیست تا چه رسد به قلب هستی. موجود سراسر نیاز کجا و قلب هستی بودن کجا؟ اصلاً طواف دور خود معنا ندارد. اگر طائف من است پس مطاف کی است و اگر مطاف من است، طائف کیست؟ این است که طواف دور خود توهم است و کاذب. انسان خودپسند گمان می‌کند دور خود می‌چرخد حال آن که مطاف چیز دیگری است. این توهم کاذب اسباب خودفراموشی است. تمام شناخت از خود توهمی بیش نیست، پس باید گرد چیز دیگری چرخید تا خود را شناخت. اما گرد چه چیز؟ خورشید، ماه، آتش، جاندار و بی‌جان، کدامیک؟ شاید یکی از دواعی آئین بت‌پرستی همین خودشناسی باشد. اما در جایی که انسان، اشرف مخلوقات است و شایستگی طواف دور او نفی شد؛ دیگر چه جای طواف گرد سایر مخلوقات است؟ پس تنها یک چیز باقی می‌ماند که برای طواف شایستگی ذاتی دارد و آن ذات هستی‌بخش است. اما انسان وقتی وارد طواف باری تعالی می‌شود تازه به قول حافظ، مشکل‌ها است که شروع می‌شود:

ألا یا ایها الساقی، أدر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

زیبایی جمال حق، انسان طائف را مدهوش خود می‌کند. آن قدر که انگیزه اولیه‌اش؛ یعنی خودشناسی را فراموش می‌کند، به اصطلاح «خود ولش، خدا را بچسب، یا هو». اما این طواف هر قدر ناب تر که می‌شود به خودشناسی هم نزدیک می‌شود. انسان با هر دور طواف از خود دور می‌شود و به خود نزدیک می‌شود. در هر دور گردش حول قلب هستی به معرفتی از خود نایل می‌گردد که تو هیچی و هر چه هست اوست. معرفتی که از طریق طواف حق بدست می‌آید. اما این طواف پایانی ندارد پس خودشناسی هم به انتها نمی‌رسد و این راهی است که به هر کس ندهند؛ (لَا يَنَالُ عَهْدِي

الظَّالِمِينَ)^۱

۱. بقره/ ۱۲۴.

برائت از مشرکین

امروز نهم ذی‌الحجه، روز عرفه است. چند سالی است که در این روز حجاج ایران در بعثه رهبری تجمع باشکوهی برپا می‌کنند و مراسم برائت از مشرکین اجرا می‌شود. مجلس پرشوری است. گویی همه برای شرکت در این جلسه از هم سبقت می‌گرفتند. شکوه این مراسم را پیام مقام معظم رهبری دوچندان می‌کند. سنت نابی که فراموش شده بود یا جای آن در تجمع جهانی مسلمانان خالی بود و توسط امام خمینی رحمت الله علیه احیاء شد. برائت از مشرکین تعریض سیاسی - دینی عمیقی است بر مدعیان شرک ستیز که به نام ضدیت با شرک بسیاری از مظاهر و نمادهای اسلامی سرزمین وحی را نابود کردند یا متروک گذاشتند. چرا جریان وهابی بدعت‌گزار حاضر نیست برائت از مشرکین در ساحت سیاست جریان پیدا کند؟ سیاست مهم‌ترین منبع تولید شرک است. اصلاً شرک با تصاحب قدرت زمینه ظهور و بروز پیدا می‌کند. وقتی انسان قدرتمند می‌شود اول خود را در عرض قدرت الهی احساس می‌کند. آنگاه اسکبار می‌ورزد و کم‌کم میل به نفی قدرت حضرت حق پیدا می‌کند و به استبداد مطلقه تبدیل می‌شود. اینجاست که برائت از مشرکین، قدرتهای سرکش را به زیر می‌کشد و استبداد فرو می‌پاشد. بی‌جهت نبود که احیاء برائت از مشرکین در مراسم حج ابراهیمی از همان آغاز زنگ خطری برای قدرتهای شیطنانی بود و تلاش‌ها برای توقف آن به راه افتاد.

تعلیم حق حیات

شخص محرم نباید حیوانات وحشی حرم را شکار کند و نباید هیچ جانوری را از خود دور کند مگر آنکه خودش از سطح بدن محرم خارج شود و اگر محرم چنین نکرد باید کفاره بدهد.

محرم با احرام بستن و محرم شدن خیلی چیزها را می‌آموزد. او باید بیاموزد هر جنبنده‌ای حق حیات دارد. تنها انسان نیست که در این دنیا حق حیات دارد. محرم می‌آموزد که همه جانداران احترام دارند. تنها او نیست که محرم است. از این رو، وقتی مگس یا پشه یا کبوتری را در کنار خود می‌بیند نهایت مراقبت را می‌کند که به اختیار از خود دور نکند. اما این احترام‌گذاری نه بخاطر انسان بلکه بخاطر رب‌العالمین است. امروزه اگر نهادهای بین‌الملل مردم را ملزم به رعایت حقوق جانوران می‌کنند به خاطر حفظ محیط زیست انسان است نه به این خاطر که جانداران هم فی‌نفسه در این کره‌خاکی حق حیات دارند. چقدر خوب بود که نهادهای بین‌الملل در این چند روز احرام حجاج، **قانون بین‌المللی احرام** را وضع می‌کردند و نامش را **روز جهانی احرام** می‌گذاشتند تا حیوانات باور کنند که انسان‌ها اهل احترام‌گزاری ذاتی برای غیرهم نوع خود هستند.

حسابدار خدا

مراسم برائت از مشرکین در روز عرفه با شکوه برگزار شد. من کنار باغچه‌ای نشسته بودم که در آن درختچه‌ای بود. کنار من هم یک زائر اصفهانی نشسته بود و هر کس از کنار درخت عبور می‌کرد و برگ درختی را می‌انداخت به او می‌گفت یک گوسفند پایت نوشته شد تا اینکه شخصی یک شاخه درخت را شکاند و به او گفت تو یک گله گوسفند بدهکار شدی. من هم خوف کردم و پیش‌دستی کردم و گفتم این برگها ریخته شده کنار من کار من نبوده، چیزی به حساب بنده نگذارد. طاقت نیاوردم و به آن حاجی اصفهانی خوش لهجه گفتم ظاهراً شما حسابدار خدا هستی که اینقدر دقیق محاسبه می‌کنی. بالاخره خدا می‌داند حسابدارش را از کجا استخدام کند.

مسجد خیف

صبح روز دهم ذی‌الحجه به دلیل وقوع فاجعه منا موفق به رمی جمره نشدیم. به همین خاطر بعد از ظهر، حدود ساعت ۱۴ برای رمی جمره عقبی حرکت کردیم. راه‌ها باز و وضع کاملاً عادی به نظر می‌رسید. البته وقتی از خیابان‌های فرعی حرکت می‌کردیم، هر جا مختصر ازدحام جمعیتی مشاهده می‌کردیم، قدری نگران می‌شدیم. اما به هر صورت، وارد محوطه جمرات شدیم. خیلی خلوت بود و به راحتی رمی عقبی را انجام دادیم. مدیر کاروان، حاج آقا خان‌محمدی می‌گفت در این سی سالی که به حج مشرف شدم تا این اندازه اینجا را خلوت ندیده بودم. برای خود من هم خیلی تعجب‌آور بود و خدا را شکر کردم. چون هنگام پرتاب سنگ به شیطان، احساس کردم که اصابت سنگ به شیطان را نمی‌بینم. به همین خاطر حاج آقا دانش‌زاده، روحانی کاروان را در کنار خود قرار دادم تا او بگوید سنگ اصابت کرد یا نه؟ در هر صورت به اتفاق کاروان از مسیری دیگر به سمت محل استقرارمان در منا حرکت کردیم. کمی که پیش رفتیم به نزدیکی مسجد خیف رسیدیم. معاون کاروان حاج آقا رحیمی درباره اهمیت این مسجد و ثواب خواندن نماز در آن توضیحاتی داد و قرار شد نیم ساعت در آنجا توقف کنیم. من به اتفاق حاج آقا طباطبایی، هم‌اتاقی محترم، از پله‌های مسجد بالا رفتیم.

آقای رسول جعفریان، در کتاب «آثار اسلامی مکه و مدینه» درباره مسجد خیف اینطور گفته است: «خیف به محلی گویند که از شدت کوهستانی بودن آن کاسته شده؛ اما هنوز به صورت دشت در نیامده است. چنین منطقه‌ای در دامنه کوه صفایح قرار گرفته و مسجد خیف در همین جا ساخته شده است. بر اساس برخی روایات، مسجد خیف شاهد خطبه مهم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه‌الوداع بوده است که متن آن خطبه در روایات نقل شده است. همچنین در روایات پیشوایان معصوم: توصیه شده است که: «کسی که در منا است، بکوشد تا نمازهایش را در مسجد خیف بخواند، چرا که در آن هفتاد پیامبر نماز خوانده‌اند.» در نقلی هم آمده که مسجد خیف مدفن آدم علیه السلام بوده است، چنان که قبر حوّا در جده است. در دعای سمات نیز به این مسجد اشاره شده است. ایشان در ادامه می‌گویند: «بازسازی اخیر مسجد در سال ۱۳۹۲ قمری به دست دولت سعودی با بنایی بزرگ و رواق‌های متعدد و مساحتی حدود ۲۳۶۶۰ مترمربع انجام گرفته است. طول این مسجد ۱۸۲ و عرض آن ۱۳۰ متر است. بخش پایانی توضیح آقای جعفریان درباره مسجد خیف، برای من قابل توجه بود. ایشان می‌نویسد: «در این مسجد تنها در ایام بیتوته [ایام تشریق] در منا باز است و در طول سال تقریباً مسدود

است. متأسفانه در آن ایام هم، محل استراحت افراد بی‌سرپناه بوده و هیچ حال عبادت در آن نیست. تنها در وقت نماز امکان خواندن نماز در آن هست.» این سخن برای من خیلی عجیب بود. مگر می‌شود که تنها در وقت اقامه نماز، فرصت نماز خواندن و نماز مستحبی داشته باشی؛ یعنی اصلاً جایی برای خواندن نماز در مسجد خیف نیست؟

هنگامی که از پله‌های مسجد بالا رفتیم در آستانه در ورودی مسجد قرار گرفتیم؛ با ناباوری دیدم همان است که ایشان گفته است. قریب چهار پنج هزار نفر کیپ تا کیپ کنار هم دراز کشیده‌اند و استراحت می‌کردند. به ندرت کسی را پیدا می‌کردی که در جای خود مشغول خواندن نماز یا قرآن باشد. ما هرچه گشتیم جا برای نماز خواندن پیدا نکردیم. در حین گشتن جا برای نماز، بلند بلند برای خفتگان در مسجد می‌گفتم: «یا ایها النائمون هذا مسجد بنی للصلاة و القرائة القرآن الکریم و لا للنوم». ایها الناس اینجا مسجد است، نه خوابگاه. چند بار گفتم و از هیچ کس هم جوابی به گوش نرسید. همینکه یکی از خفتگان در جای خود غلطید جا باز شد و سریع همانجا ایستادم تا چند رکعت نماز بخوانم. یکی از دوستان آن شخص خفته که گویی معترض این کار من بود، پشت به قبله روبروی من نشست. او همینطور در طول خواندن نماز و قرآن به من نگاه می‌کرد تا از رو بروم. من هم هیچ اعتنایی به اخم او نکردم. تأسف‌آور اینکه همه خفتگان در مسجد رو به قبله و قفسه قرآن کریم دراز کشیده بودند. به سر و وضع‌شان هم نمی‌خورد که بی‌سرپناه باشند. به هر روی، از اینکه نتوانستم با حالی خوش در این مسجد با عظمت عبادت کنم، احساس غبن می‌کردم. هنگام خروج از مسجد یک حاجی آسیا شرقی را دیدم. او در حالی که کوله‌پشتی بر دوش و دمپایی به دست بود وارد شد؛ ناگهان یکی از همان حراس عبوس کرده به سوی او شتافت و کوله‌پشتی او را کشید و بیرون کرد. او هم هیچ حرفی نزد و بی‌سر و صدا از پله‌های مسجد پایین آمد. خیلی تأسف خوردم که چرا باید با زائر بیت‌الله الحرام اینگونه بی‌احترامی شود. آیا نمی‌شد با دادن یک کیسه پلاستیک برای قرار دادن کفش در آن، مشکل را حل کرد؟ اصلاً نمی‌دانم این حراس اخمو، نگهبانی چه چیزی را می‌دهند؟! لابد از اینکه کسی مزاحم خفتگان مسجد نشود نگهبانی می‌دهند و آلا اگر بنا بر حراست در احترام گذاشتن به مسجد باشد؛ نباید می‌گذاشتند کسی - آن هم رو به قبله و قرآن کریم - در مسجد بخوابد. با ناراحتی از پله‌های مسجد پایین آمدم. در حال خروج از محوطه مسجد بودم که صدای اذان نماز عصر را شنیدم، ایستادم و به سمت درب‌های مسجد خیره شدم. خیلی مشتاق بودم ببینم آیا از این چند هزار نفر خفته، کسی هست که برای تجدید وضو از شبستان مسجد خارج شود. چنین اتفاقی نیفتاد و ما هم سوی چادر به راه خود ادامه دادیم.

ماجرای صبح عید قربان و خفتگان در مسجد خیف مرا خیلی به خود مشغول کرده بود. این همه بی‌احترامی به مسجد و

زائر چه معنا دارد؟ چرا کشته شدن حجاج برای مدیریت حج عربستان اهمیت ندارد؟ چرا باید مسجد خیف به مکانی برای خفتن تبدیل شود؟ آیا نمی‌شد مکان بزرگی در کنار این مسجد ساخت تا بی‌سرپناهان در آنجا بخوابند و مشتاقان عبادت هم در مسجد مشغول عبادت شوند؟ گویی در عربستان، سنت خفتن در مسجد مرسوم است. همان شب یکی از آقایان که سابقه سفر به حج دارد، خوابیدن در مسجد خیف را اینطور توجیه می‌کرد که گویی در این مسجد آدم احساس خواب‌آلودگی می‌کند. این سخن مرا بیشتر متأسف کرد. فردای همان روز، پس از رمی جمرات به هنگام بازگشت، کنار خیابان کانتینری بود که پشت آن یکی دو نفر استراحت می‌کردند. ناگهان یکی از شرطه‌ها آمد و قدری با خشونت آن دو نفر را بیدار کرد که از آنجا بروند. همان لحظه به یاد خفتگان در مسجد خیف افتادم. در یکجا شرطه‌ها نگرهبانی می‌دهند که خفتگان بیدار نشوند و در جای دیگر آنها را بیدار می‌کنند. شاید مقصود و حرف حسابی آن شرطه به آن دو نفر این بود که اگر قصد خوابیدن دارید، کمی جلوتر می‌توانید در مسجد خیف بی‌آرامید.

این غم به کجا ببرم

امروز یازدهم ذی‌الحجه در سرزمین منا سراغ یکی از دوستان، حاج آقای انصاری روحانی کاروانی از گیلان را گرفتم و به خیمه ایشان رفتم. صدای شیون و زاری خانم‌های کاروان را شنیدم و با دیدن آن دوست عزیز، او بی‌مقدمه گفت کاروان ما دیروز از هم پاشید، ۲۴ نفر از دوستان خیلی پاک را در فاجعه رمی جمرات روز دهم از دست دادیم. چند نفر از آنها را روز عرفه در چادر وی دیده بودم. خیلی خوش و خرم بودند و با حاجی‌ها شوخی می‌کردند. بی‌خبر از اینکه فردای آن روز چه تقدیری برای برخی از آنها رقم خواهد خورد.

فضای غم و اندوه سنگینی بر چادر کاروان حاکم بود. بسیاری از این شهدا به همراه همسرشان آمده بودند. تصور اینکه از حالا به بعد باید به تنهایی اعمال حج را به اتمام برسانند و تنها بازگردند بسیار متأثر کننده بود. ساعتی با اشک و اندوه در آنجا بودیم. با قلبی مالا مال از درد و رنج از نامهربانی مدیریت حاکم بر منا. چادر کاروان گیلانی‌ها را ترک کردم. بار این غم و نامردمی را به کجا باید برد.

دنیا را جدی بگیریم

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ^۱

دوازدهم ذی الحجه، تمام اعمال حج درس و عبرت است فقط باید چشمها را شست و آن گونه که خدا می خواهد دید. یک درس حج این است که باید دنیا را جدی گرفت. آخرت، در اینجا معلوم می گردد اما دنیا آنچنان بر من حقیر و امثال من حکمفرما شده که اجازه جدی گرفتن آن را نمی دهد. دنیا نمی خواهد او را جدی بگیریم. از اینکه با او بازی می کنیم لذت می برد، از اینکه دنیا را ملعبه کار خود گرفته ایم لذت می برد. اما در حج، به ویژه از وقتی که وارد صحرای عرفات و بعد از آن وارد سرزمین منا می شویم، به یکباره همه تعلقات دنیوی صفر می شود. در این لحظه است که به لطف حضرت حق پی می بریم که دنیا جدی است. نگرانی وقتی بیشتر می شود که نمی دانیم تا پایان کار می توانیم این درک را حفظ کنیم.

۱. غافر / ۳۹.

شب‌های خاطره‌انگیز

حاجی در ایام تشریق در منا و غروب و شب عید قربان واجب است بیتوته کند، یعنی تا پاسی از شب به دعا و مناجات با خداوند سبحان مشغول شود ولو اکتفا به اذکار تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام اکتفا کند. این وقوف و بیتوته در بیابان خشک و لم‌یزرعی است که با زحمات بسیار توانسته‌اند آنجا را برای سه چهار شب سکونت در خیمه‌ها آماده کنند. گرمای طاقت‌فرسا مزید بر همه سختی‌ها است. اما وقتی از منا به مکه بازمی‌گردی و در هتل مستقر می‌شوی؛ دلتنگ شب‌های منا می‌شوی.

سخت بود ولی دل‌انگیز. طاقت‌فرسا بود ولی دل‌چسب. آرامش‌بخش بود؛ چیزی که در شرّ و شور شهرهای امروزی تمنای آن را داریم. بی‌غلّ و غش بود، همه حاجیان در کنار هم سر یک سفره می‌نشینند و غذا می‌خوردند و روی یک زیرانداز به فاصله‌ی خیلی کمی کنار هم می‌خوابیدند. تمام تشخیص‌های دنیوی کنار رفته است. نیمه شب برخی مشغول ذکرگویی و نماز شب و نماز مستحبی خواندن می‌شدند، اما گمان می‌کنم شب‌های منای حج امسال یک تفاوت اساسی با سالهای قبل دارد و آن کشته شدن صدها حاجی در مسیر رمی جمرات است.

در این شبها هرگاه به یاد شهدای ایرانی فاجعه منا می‌افتادیم، اشک و غم بر پیکرمان مستولی می‌شد. همین ویژگی‌ها بود که گاه گاهی مرا با خود به شب‌های دوکوهه می‌برد. دوکوهه یادش بخیر، منا یادش بخیر. شب عرفه مرا به یاد آزادسازی شهر مهران می‌انداخت. هنگامی که گردان حبیب بن مظاهر کنار رودخانه گاوی مستقر بود و گرمای تابستان را در چادر به سر می‌بردیم. بودند بچه‌هایی که در همین نیمه‌های شب مشغول مناجات می‌شدند. شب دهم به هنگام عزیمت به مشعرالحرام، مرا به یاد عزیمت گردان حبیب به سوی خط مقدم می‌انداخت. یادش بخیر، یاد شهدای منا و عملیات آزادسازی مهران بخیر.

نفوذ صهیونیسم و مدیریت اروپاییان

امروز دوازدهم ذی‌الحجه در منا برای دیدار برخی دوستان و جویای احوالشان سری به بعثه زدم. عمده بحث‌ها درباره فاجعه روز دهم بود و اینکه مدیریت بحران عربستان فوق‌العاده ضعیف بوده است. یکی از دوستان معتقد بود که مدیریت پشت صحنه اداره حج با اروپاییان است. خدمه‌ها هندی و بنگلادشی هستند و شرکتهای خدمات‌رسانی در دست اروپاییان است. او می‌گفت که صهیونیستها در وهابیت به شدت نفوذ کردند و فعال هستند. گفتم شاید قصد این باشد که مسلمانان کمتر به حج بیایند. خوششان نمی‌آید در اینجا عبادتی انجام شود. در بعثه با خبر شدم یکی از قاریان بین‌المللی ما جزء شهدا است و خیلی متأسف شدم. هنوز از آقای رکن‌آبادی سفیر سابق کشورمان در لبنان خبری در دست نبود. بعثه‌ای‌ها مشغول جمع کردن اسباب و اثاثیه و بازگشت به مکه مکرمه بودند. قدری این کارشان برای من نامأنوس بود زیرا هنوز سرنوشت مفقودان فاجعه منا معلوم نشده بود. شاید لازم باشد اصل پی‌گیریها در مکه انجام شود، الله اعلم.

در شهر همه چیز عادی بود

پس از آخرین رمی جمرات در بعدازظهر روز دوازدهم، سرزمین منا را به قصد هتل محل استقرار ترک کردیم. کاروان ما از مسیر طریق ماجد بن عبدالعزیز به حرکت یک و نیم ساعته خود تا هتل ادامه داد. بیش از یک میلیون حاجی اعمال منا را با آن واقعه تلخ بجا آورده است و با حال خسته ناشی از چهار روز اعمال عبادی شبانه‌روزی توأم با تألم خاطر از سمت جمره عقبه، منا را ترک می‌کنند و در آستانه ورودی شهر مکه قرار می‌گیرند، آنها چه انتظار و تصویری از مراسم شهر غیر از استقبال عمومی می‌توانند داشته باشند؟ در آب‌رسانی و دادن آب‌میوه و بعضاً اهدای ظرف غذا هیچ کوتاهی دیده نشد اما هیچگونه وسایل نقلیه عمومی مانند اتوبوس و مینی‌بوس برای جابجایی حجاج مهیا نبود. هرچه بود اعم از مینی‌بوس و ماشین شخصی بود. راننده‌ها با نرخ‌های متفاوت خیلی بالا به استقبال حجاج آمده بودند. غیر این هیچ استقبال دیگری مشهود نبود. البته استقبالی که مجانی نبود.

شهر عادی بود و هر کس به کار خود مشغول بود و گویی اتفاق مهم دینی (بازگشت حجاج از منا) در این روز رخ نداده است. تعجب کردم که چرا وضع اینگونه بود مگر اینجا ایران است که مردم در خدمت‌رسانی به ضیوف الرحمان از هم سبقت گیرند؟ اگر این مراسم الهی در قم و مشهد خودمان اتفاق می‌افتاد؛ شهر یکپارچه تعطیل می‌شد و ملت همه جوره در خدمت ضیوف الرحمان می‌بودند. شاید چنین انتظاری اساساً بی‌جا است. برای حاجی که اعمال سنگین منا را انجام داده که شهر را تعطیل نمی‌کنند تا عموم مردم در حرکت‌های رسمی و غیر رسمی خیر خواهانه به استقبال ضیوف الرحمان روند. خیلی از مردم شهر در مقابل درب مغازه یا فروشگاه‌ها آماده استقبال هستند.

چرا پیامبر به مدینه بازگشت؟

همواره درباره چرایی عدم بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه مکرمه اندیشیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه در سال هشتم هجری می‌توانست در مکه مکرمه بماند و مقر حکومت اسلامی را به آنجا منتقل کند ولی چنین نکرد و به مدینه بازگشت. ظاهراً اغلب مفسرین و مورخین چنین گفته‌اند که آن حضرت با این کار خواستند قدرشناسی خود از گروه انصار مدینه را که در دوران بی‌پناهی و سختی به ایشان یاری رساندند، نشان دهد. اما گمان می‌کنم علاوه بر این، دلیل مهمتری نیز وجود دارد و آن فرهنگ سوداگرانه حاکم بر مکه است. هرگز چنین فرهنگی به اسلام اجازه پیشرفت نمی‌دهد. فرهنگ جاهلی و آیین شرک و بت‌پرستی به شدت در ساکنین مکه رسوخ کرده بود. مهم‌تر آن که تقریباً عرب جاهلی ساکن در مکه تجربه اندکی از مدنیت سیاسی را اندوخته بود. گرچه انبیاء و موحدین زیادی به دلیل وجود کعبه، خانه خدا، در مکه آمد و شد داشتند و نیز به دلیل برپایی مناسک سالانه حج، همه اینها می‌توانست مبنایی برای شکل‌گیری مدنیت سیاسی در مکه باشند؛ لیکن ظاهراً چنین چیزی اتفاق نیافتاده بود. اگر کعبه نبود؛ معلوم نبود که شهری به نام مکه هم پدید می‌آمد. مکه بر مبنای سیادت کهنسالان و شیوخ قبایل اداره می‌شد مکه از سه گروه عمده تشکیل شده بود.

اول، گروه زائران خانه خدا؛ اغلب آنان مشرک و بت‌پرست بودند. دوم، گروه تاجران و فروشندگان است. مکه به دلیل رفت و آمد زائران مرکز مناسبی برای تجارت بود. از این رو، تاجران و فروشندگان حضور چشم‌گیری در این شهر داشتند. بازار عکاظ مکه از مشهورترین بازارهای عصر جاهلی بود. سوم، گروه کارگران و بردگان است. بیشتر ساکنین مکه از میان گروه دوم و سوم بوده است. به هر روی مکه شهر تجاری به شمار می‌آید و مهم‌ترین موضوع برای سران قریش این شهر حفظ تجارت آزاد بود. اما مهم‌ترین عاملی که به این هدف کمک می‌کرد، فرهنگ عرب جاهلی است. بنیاد این فرهنگ بر فردیت است. نزد عرب جاهلی ساکن در مکه هیچ چیزی غیر از خودش حجیت ندارد. هر کس برای خود بتی می‌تراشید و آن را ستایش می‌کرد. در واقع بت‌پرستی، ستایش خود بود. ستایش سازه خود انسان. بت‌پرستی رویه دیگر خودستایی بود. مکه به شهر بت‌پرستی معروف بود. بیش از سیصد بت در کعبه جای داده بودند. اگر فردیت تا به این اندازه بر ساکنین مکه

حاکم نبود؛ بت‌پرستی در آنجا شدیدتر از جاهای دیگر نبود. طبیعی است که شهری با این ویژگی فرهنگی-اجتماعی، هرگز تاب مدنیت سیاسی را ندارد تا چه رسد به آن که مدنیت سیاسی آن از نوع دینی باشد.

شعار اصلی حکومت اسلامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه برپا کرد؛ «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بود. رسول خدا این شعار را در مکه سر داد ولی مردم مکه تاب نیآوردند زیرا لا اله الا الله نفی فردیت را می‌کند. هیچ چیزی جز الله حجت نیست. بت‌پرستی با فردیت عجین شده بود. لا اله الا الله، نه نفی بت‌پرستی که نفی فردیت تلقی می‌شد. از این رو، مردم مکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله دو مشکل اساس داشتند. نخست پذیرش مدنیت سیاسی؛ دوم، پذیرش الله و نفی فردیت. اسلام با خود علاوه بر توحید، مدنیت سیاسی را وارد مدینه کرد و مردم مکه با این دو امر مشکل جدی داشتند. بنابراین، زمینه‌ای برای انتقال حکومت اسلامی از مدینه به مکه مکرّمه وجود نداشت. بعدها وقتی بنی‌امیه حاکمیت جامعه اسلامی را تصاحب کردند، آنها نیز مکه را به عنوان مرکز خلافت اسلامی انتخاب نکردند بلکه پایتخت را در سرزمین شام بنا کردند. آنها نیز می‌دانستند مکه جایی برای تأسیس مدنیت سیاسی نیست.

مکه مدرن و اسلام مدرن

سال ۸۳ که برای حج عمره مشرف شدم، مدینه‌النبی را مدرن‌تر از مکه مکرمه احساس کردم. این موضوع هم از نوسازی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در قیاس با مسجدالحرام می‌توانستی ببینی و هم از مراکز بزرگ خرید مدینه در قیاس با مکه مکرمه. ولی در این سفر به نظر می‌رسد پروژه نوسازی مکه مکرمه از مدینه پیش گرفته است. شهرسازی مکه نیز مدرن‌تر از مدینه به نظر می‌آید. خیابان‌های عریض جدیدی که در هر طرف هر یک از آنها هتل‌های سر بفلک کشیده وجود دارد. مهم‌ترین خیابان یا منطقه مدرن که از قضا بعثه هم در آنجا مستقر بود، خیابان عزیزیه است. در این منطقه فروشگاه‌های بزرگ زیادی به چشم می‌خورد. می‌شود گفت که در آینده منطقه تجاری مکه اینجا خواهد بود. گاه این احساس به آدم دست می‌دهد که گویا سعودی‌ها قصد احیاء بازار عکاظ در مکه پیش از اسلام را دارند. اما همانطور که گفتم مدرن‌سازی مکه تنها شامل شهر نیست بلکه مسجدالحرام هم از این مدرن شدن بی‌نصیب نمانده است. سعودی‌ها به شدت مشغول توسعه مسجدالحرام هستند. بسختی مهندس و کارگر عربستانی مشاهده می‌کنی. تابلویی را دیدم که بر روی آن عنوان پروژه سوم توسعه حرم آمده بود. قدری که می‌توانستی سرک بکشی به مکان‌های در دست ساخت مسجد، متوجه عظیم بودن این پروژه می‌شدی. قسمت‌هایی که از کعبه دورتر بود، چندان احساس مسجد بودن نمی‌کردی بلکه گویا در میان کاخ‌های بسیار مجلل با سقف‌های مرتفع و درب‌های چوبی بزرگ گران‌قیمت قدم می‌زنی. به یکباره سکوت علمای وهابی برابر پروژه مدرن‌سازی مکه و مسجدالحرام در نظرم آمد. چگونه است که علمای وهابی بسیاری از بناهای تاریخی یا مساجدی که بعضاً بسیار ساده ساخته شده بود به بهانه مظهر شرک بودن فتوا به تخریب داده اند ولی برابر مدرن‌سازی مسجدالحرام سکوت اختیار کرده‌اند. آیا بناست که با اسلام ۱۴۰۰ ساله خداحافظی کنیم و نسل‌های آینده را سرگرم اسلام دویست ساله کنیم؟ آیا در آستانه تشرّف به اسلام مدرن شده توسط آل سعود و علمای وهابی هستیم؟ اسلامی که آثار تاریخی آن فراتر از دویست سال قبل نیست؛ یعنی اسلام وهابی!

دیانت فردی شده

پایگاه سلفی‌گری از دیرباز در مکه و مدینه بوده است و حکومت‌گران آل‌سعود با جریان سلفی وهابیت پیوند وثیقی دارند و پشتیبان مهمی برای هم هستند. البته سیادت آل‌سعود بر وهابیت بیشتر می‌چربد، به طوری که نظریه دولت ساخته بودن وهابیت را تقویت می‌کند، اما به هر حال، این سؤال جدی مطرح است که با وجود سیطره فکری وهابیت در عربستان، به ویژه در مکه و مدینه، چگونه است که مدرن‌سازی دو شهر مکه و مدینه - با دیگر شهرهای عربستان کار ندارم - تا این اندازه آشکار و چشم‌گیر است. اجناس و ابزار و تجهیزات اروپایی - آمریکایی همه جا را فرا گرفته است. ساعت بزرگ مشرف بر کعبه بی‌شبهت با ساعت لندن نیست. هیچ ایایی از اینگونه شباهت‌ها دیده نمی‌شود. ماشین‌های آمریکایی و ژاپنی (جمس، تویوتا و فورد) خیابان‌های شهر را تسخیر کرده است. تصور کنید یک مبلغ وهابی سلفی، سوار بر یکی از اینگونه ماشین‌ها است و گوشی پیشرفته آمریکایی هم با خود دارد. دیش‌های ماهواره هم اکثر پشت‌بام ساختمان‌ها دیده می‌شود. خلاصه هیچ مخالفتی با مدرن شدن مکه و مدینه از ناحیه جریان سلفی وهابیت به چشم نمی‌خورد و زیر پوست مردم نیز هیچ نشانی از دشمنی با فرهنگ غربی دیده نمی‌شود.

حکومت سعودی هم که روابط بسیار حسنه با مدرن‌ترین دولت غربی؛ یعنی آمریکا دارد بلکه روابط این دو استراتژیک است. از آن طرف، دولت‌های پیشرفته غربی هیچ مشکلی با آنها ندارند. حضور فعال شرکت‌های اروپایی و آمریکا در این دو شهر - به اعتقاد برخی اساساً مدیریت حج با شرکت‌های اروپایی است - کاملاً نشان از حسنه بودن روابط آنها با مردم دارد. در اینجا کسی نمی‌گوید اگر محصولات غربی را می‌خواهی؛ باید فرهنگ غربی را هم بخواهی. آنچنان که برخی روشنفکران وطنی به آن اعتقاد دارند. چگونه است که هر دو طرف با این مشکل کنار آمده‌اند. به اصطلاح روشنفکران «مشکل سنت و تجدد» در اینجا حل شده است و تعارضی دیده نمی‌شود. حال آن که در ایران خودمان، پس از دو قرن هنوز مسئله ای بنام سنت و تجدد، داغ داغ است.

وجود ذخائر عظیم نفتی در عربستان نمی‌تواند دلیل کنار آمدن غرب با وهابی‌گری حاکم بر مردم عربستان باشد. فرضاً که چنین چیزی باشد ولی این امر دلیل کنار آمدن وهابیت با غرب نمی‌شود. آنها به نفت عربستان محتاجند و نه اینها.

چگونه است که مشکل سنت و تجدد در میان مردم وهابی دیده نمی‌شود؟ گمان می‌کنم دلیل این امر در فردی یا شخصی شدن دین در مکه و مدینه است. یعنی همان چیزی که روشنفکر ایرانی تمنای تحقق آن را در جامعه ایرانی دارد. دین فردی شده هیچگونه ظهور و بروز عینی ندارد و در معادلات و تصمیم‌گیری‌ها و داوری‌های سیاسی و اجتماعی هیچ سهم و نقشی ندارد. دین فردی شده برابر مسایل سیاسی و اجتماعی رفتاری کاملاً عادی و خنثی از خود نشان می‌دهد. چنین چیزی را در مکه مکرمه مشاهده کردم. نمادهای دینی به غیر از مسجدالحرام و مساجد و معبود اماکن مذهبی تخریب نشده و برخی خیابان‌ها که به نام مردان صدر اسلام نام‌گذاری شده‌اند، چیز دیگری در سطح شهر دیده نمی‌شود. نگهبانان و خدمه مسجدالحرام و مسجدالنبی با زائران به ندرت در قالب «ضیوف الرحمان» برخورد می‌کردند. آن‌گونه رفتاری که از خادمین حرم ثامن الائمه 7 سراغ داریم در اینجا دیده نمی‌شود. تنها یک بار نیمه شب بود که پلیس راهنمایی مسجدالحرام تا کسی که سوار آن شده بودیم را متوقف کرد و به راننده تذکر داد که اینها ضیوف الرحمان هستند و نباید کرایه را گران کنی و بیش‌تر از ۱۵ ریال بگیری. ولی راننده همان مبلغ ۴۰ ریال مورد توافق را با ۵ ریال تخفیف از ما گرفت. اوج چهره شخصی شدن دین در مکه مکرمه را روز دوازدهم هنگام خروج از منا و ورودی شهر دیدم. شهر کاملاً عادی بود. هیچ نشانی از اینکه بزرگترین مناسک دینی جهان در منا اتفاق افتاده دیده نمی‌شد. مردم کاملاً با این رویداد دینی عادی برخورد می‌کردند. هیچگونه تأثیری از اینکه چند هزار حاجی روز عید قربان در منا کشته شدند، در سیمای شهر به چشم نمی‌خورد. نهایت سخنی که از مردم این شهر درباره کشته‌های منا می‌شنیدیم این بود که تقدیر الهی است. اما چه عاملی در شخصی شدن دین در میان مردم مکه و مدینه مؤثر بوده است؟

گرچه بت‌پرستی با فتح مکه و ابلاغ براهت از مشرکین از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و انجام آن توسط حضرت علی علیه السلام، ریشه‌کن شد ولی فردیت موجود در فرهنگ عرب جاهلی هیچگاه کنار زده نشد. فردیت در حجاب و خفاء رفت ولی ریشه‌کن نشد. فردیت بی‌رمق و در حال تقیه تا چند صد سال به حیات خود ادامه داد تا قرن هشتم هجری قمری که با ابن تیمیه (۶۶۱ ق- ۷۲۸ ق) جانی تازه یافت. اما نوزایی فردیت عرب جاهلی در قرن دوازدهم و با محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ ق- ۱۲۰۶ ق) شکل گرفت. انسان، در تفکر وهابی موجودی تنها و بی‌کس است. او حق ندارد به هیچ کس و هیچ سویی توسل بجوید یا از او شفاعت بطلبد. حجیت هر امر معنوی انکار می‌شود حتی وجود معنوی رسول الله صلی الله علیه و آله. رسول خدا فردی مانند دیگر انسان‌ها بود که مأموریت تبلیغ بر عهده داشت و انجامش داد و رفت. حتماً اگر هم زنده بود نمی‌توانستیم به وجود مقدس آن حضرت توسل بجوییم و از ایشان شفاعت بطلبیم. سرنوشت همه

انسان‌ها مقدر است و با هیچ چیزی نمی‌توان این تقدیر را بر هم زد. اگر کشتار عظیمی در منا اتفاق می‌افتد؛ تقدیر این‌چنین بوده است و نباید کسی یا نهادی را مقصر دانست. خدا در دورترین نقطه جای دارد و اگر او نخواهد تقرب حاصل نمی‌شود. هر مسلمانی باید در تنهایی خود به عبادت مشغول شود؛ اگرچه ممکن است پاره‌ای از عبادات به جماعت انجام شود اما به هر حال نمازش در تنهایی است، روزه و حج او در تنهایی انجام می‌شود. جماعت در اندیشه وهابیت بی‌معنا است. از این رو، فرد از ناحیه دیانت هیچ مسئولیت اجتماعی بر عهده ندارد. در نتیجه اجتماع مسلمین و حراست از آن هم بی‌معنا می‌شود. در اندیشه وهابیت هیچ چیزی مقدس نیست حتی اگر آن چیز مسجد باشد. بی‌جهت نیست که مساجد در زمانه سلطه وهابیت بر این دو شهر مقدس یا تخریب شده یا بسته شده یا تبدیل به خوابگاه شده است. آنچنان که درباره مسجد خیف گفته‌ام. گویی افضل اعمال در مساجد خوابیدن است. قداست‌زدایی از اماکن مقدس مجوزی برای تخریب بسیاری از آنها شده است. حتی نباید به رسول خدا درود فرستاد. گزارش از این‌گونه تخریب‌ها در کتاب فاضل ارجمند جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای رسول جعفریان با عنوان «آثار اسلامی مکه و مدینه» آمده است. قداست‌زدایی وهابیت شامل حال قبرستان‌ها و دفن مردگان هم شده است. قداست قبور ائمه اطهار: و اولیاء به ویژه در قبرستان بقیع کنار زده شده است. مردگان توسط مأمورین قبرستان تحویل گرفته می‌شوند و در جایی نامعلوم دفن می‌شوند. کسی حق شیون و عزا بر سر قبر عزیز از دست رفته‌اش را ندارد. هیچ قبری نام و نشان ندارد. از یکی از مفتشین وهابی حاضر در قبرستان بقیع سؤال کردم که در این قبرستان چه کسانی آرامیده‌اند. او گفت در اینجا خیلی از صحابه رسول خدا و اولیاء الله دفن شده‌اند اما معلوم نیست که کدام قبر از آن چه کسی هست. این معلوم نبودن را وهابیت پدید آورده‌اند و آلا در گذشته معلوم بود و در کتب تاریخی جای قبر هر یک از آن بزرگان معلوم است. کینه عجیبی نسبت به آثار اسلامی در سیره وهابیت مشاهده می‌شود. تعمدی در کار است که بناهای جدید و مدرن جایگزین آثار اسلامی شود به طوری که هیچ نشانی از تاریخ اسلامی هزار چهارصد ساله باقی نماند. هتل ما جنب مسجد الاجابه بود. این مسجد از مساجد تاریخی اسلام است و به همان شکل باقی مانده است. ظاهراً در تخریب آن موفق نبودند لکن مقابل آن، مسجد مدرن بزرگی ساخته شده است و همیشه صدای اذان و دعوت مردم به نماز از این مسجد به گوش می‌رسید. به هر روی، تمام تلاش اندیشه وهابی‌گری آن است که دین در عرصه جامعه و سیاست هیچ‌گونه ظهور و بروزی نداشته باشد. بدین ترتیب، فرایندی از فردی شدن دیانت در این دو شهر مقدس و دیگر شهرهای زیر سلطه وهابیت پدید آمده است.

تفکر وهابیت مبتنی بر دو آموزه اسلامی نفی شرک و اصل تقدیر است. این دو آموزه از اصول مسلم تمام فرق و مذاهب

اسلامی است و صاحبان فرق انکار آن دو را خروج از اسلام می‌دانند لیکن هیچیک از آنها به چنین نتایج تخریب‌کننده‌ای نرسیده‌اند. اگر تلازمی میان این باشد هرگز نمی‌بایست میراث اسلامی در مقیاسی به این گستردگی تخریب شود. در رفتار و کردار وهابیت هیچ نشانی از عمل به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه دیده نمی‌شود. فکر وهابیت محصول اجتهاد برأی است که خود را بر دو آموزه اسلامی نفی شرک و اصل تقدیر تحمیل کرده است. تفسیر وهابیت از این دو اصل کاملاً مستقل از کتاب و سنت است. پیروان آن بی‌هیچ دغدغه‌ای از ناحیه کتاب و سنت، صرفاً مستند به آموزه شرک، مؤمنین و موحدین را مشرک و کافر می‌خوانند و احکام مجازات مشرکین را بر آنها بار می‌کنند. تقدیرگرایی وهابیت کاملاً دست حکام و سلاطین آل سعود را باز گذاشته تا از یمن تا شامات و حتی در قلب اسلام، مکه مکرمه، مرتکب هرگونه کشتاری بشوند، به هر روی آنچه در وهابیت حجیت دارد، اجتهاد من است و نه کتاب و سنت. کتاب و سنت در آیین وهابیت حجیت ندارد. پیروان آن بدون کتاب و سنت، صرفاً با تحمیل خود بر آن دو اصل اسلامی؛ مجموعه‌ای از اعتقادات دینی و احکام عملی را می‌توانند بازسازی کنند. به همین دلیل، وهابیت برخلاف برداشت رایج که آن را نقل‌گرا می‌دانند، به شدت عقل‌گرا هستند. خطای بزرگی است که وهابیت را فرقه‌ای نقل‌گرا تصور کنیم. مهم‌ترین ویژگی نقل‌گرایی، اصل احتیاط است. نقل‌گرایان به سادگی فتوا به چیزی نمی‌دهند. فقه نقل‌گرا در هر امری، احتیاط را از نظر دور نمی‌کند. فقه نقل‌گرا فتوا به تخریب آثار اسلامی و کشتار مسلمانان بی‌گناه نمی‌دهد. فقه نقل‌گرا قرآن کریمی را که در دست یک شیعه است، العیاذ بالله به داخل سطل آشغال پرتاب نمی‌کند. اما فقه عقل‌گرا به دلیل عجول بودن عقلانیت، احتیاط را کنار می‌گذارد و به راحتی فتوا به تخریب آثار اسلامی و کشتار مسلمانان و بی‌حرمتی کردن به کتاب مقدس و کتب ادعیه می‌دهد. بعد هم اگر متوجه خطای خود شود- که چنین توجهی هم غالباً اتفاق نمی‌افتد- با همان اصل تقدیر خود را تبرئه می‌کند.

خیلی سالها قبل به خاطر دارم، نشریه کیهان فرهنگی در یکی از شماره‌های اولیه خود مقاله‌ای درباره شباهت‌های وهابیت و پروتستانیسم منتشر کرد. گمان می‌کنم نویسنده آن مقاله آلمانی بود. بعدها که مطالعه انتقادی روی کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» تألیف ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، انجام دادم، بیشتر با مذهب پروتستان و شباهت‌های آن با فرقه وهابیت آشنا شدم تا اینکه در حج امسال با مشاهده عینی وهابیت در مکه و مدینه بیشتر بر شباهت‌های این دو فرقه آگاه شدم. آیا ممکن است وهابیت محصول غرب در قلب اسلام باشد؟ نمی‌دانم، باید تحقیق گسترده‌ای در این باره انجام شود. اما به هر روی، پاره‌ای شباهت‌ها، مانند فردی شدن دیانت، تقدیرگرایی، قدسی‌زدایی و عقلانیت میان وهابیت و پروتستانیسم دیده می‌شود. گرچه وهابیت همچون پروتستانیسم- آن‌گونه که ماکس وبر گفته است- سر منشاء توسعه

عقلانی در شبه جزیره نشده است ولی مشکل مدرنیزاسیون در عربستان را از میان برداشته است. چنانکه گفته شد در مکه و مدینه هیچ نشانی از تعارض با مدرنیته دیده نمی‌شود. فردیت مدرن هیچ تضادی با فردیت جماعت وهابی مکه و مدینه ندارد. حتی فقدان دموکراسی و عدم رعایت حقوق بشر در عربستان، موجب برهم خوردن روابط حسنه میان وهابیت و غرب نشده است. شاید یکی از دلایل مهم عدم شکل‌گیری قشر روشنفکران در عربستان به همین موضوع بازگردد.

اساساً وهابیت خلاء روشنفکری در عربستان را جبران کرده است، بلکه مبلغان وهابی در عربستان همان کارکردهایی را دارند که از جریان روشنفکری انتظار می‌رود. کارکردهای روشنفکری در کشورهای پیرامونی عبارت از خصوصی‌سازی دیانت و تقدس‌زدایی از آن و کاهش سطوح مقاومت دینی برابر غرب جدید است. تمام این کارکردها در وهابیت مکه و مدینه وجود دارد. بی‌جهت نیست که تجددخواهان ایرانی نگاه مثبتی به وهابیت دارند و در نقد دیانت ایرانیان از اندیشه وهابی متأثرند. یک نمونه از این تأثیر را می‌توان در کتابچه «اسرار هزار ساله» تألیف حکمی‌زاده سراغ گرفت. سال گذشته (۱۳۹۳) وقتی جریان وهابی داعش شهر موصل در عراق را تصرف کرد و در آنجا مدعی برپایی دستگاه خلافت شد؛ یکی از نشریات اصلاح‌طلب به استقبال آن رفت و داعیه خلافت را برای آنها نظریه‌پردازی کرد.

اما دلیل خصومت وهابیت با تشیع چیست؟ آیا دلیل همان است که صبح و شام در هر مأذنه‌ای سر می‌دهند؛ یعنی مشرک بودن رافضیون است یا حقیقت خصومت را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد. مبلغان وهابی به خوبی می‌دانند فکر شیعی اصل و نسب‌دارتر از هر فرقه اسلامی است و بیدی نیست که با اتهام شرک و کفر بخود بلرزد. فکر شیعی در مسلمان بودن وهابیت تردید دارد تا چه رسد به آن که وهابیت را جزء فریق اهل تسنن به حساب آورد. آنها با مشرک خواندن دیگران، فرار به جلو می‌کنند زیرا در غیر این صورت مجبورند مسلمانی خود را اثبات کنند. پس دیگران را تکفیر می‌کنند تا نامسلمانی و مشرک بودنشان مخفی بماند. گمان می‌کنم ریشه خصومت وهابیت با تشیع به همان کار ویژه‌های وهابی بازمی‌گردد که به شدت از سوی اندیشه شیعی مورد هجمه و ابطال جدی قرار گرفته است. تشیع بر شخصی شدن دیانت، تقدس‌زدایی و تفسیر غلط از تقدیرگرایی و نفی حجیت‌های منصوص، نقدهای جدی و مستحکمی دارد. فکر شیعی خواهان اجتماعی شدن دیانت و حضور فعال دین در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و به طور کلی به رسمیت شمردن مرجعیت دین در همه عرصه‌های حیات بشری است. تشیع برابر تقدس‌زدایی و تفسیرهای غلط از تقدیر- آن‌گونه که خاطیان و مجرمان راه‌گریز پیدا می‌کنند و حاکمان جور را مستبدتر می‌کند- می‌ایستد و با براهین قاطع آنها را رد می‌کند. چنانکه خصومت پاره‌ای از جریان‌های روشنفکری ایران با اندیشه شیعی نیز به همین امور بازمی‌گردد. اندیشه شیعی در ایران، تاکنون

توانسته است با صلابت برابر پروژه‌های خصوصی‌سازی دیانت و تقدس‌زدایی از دین و نفی مرجعیت دین ایستادگی نماید. تشدید خشونت و هابیت علیه تشیع در یکی دو دههٔ اخیر هم به ناتوانی او در به حاشیه راندن تشیع از متن تفکر اسلامی و جهان اسلام بازمی‌گردد. تجربه بشری نشان داده است که هرگاه فردیت در رسیدن به مقصود ناتوان باشد؛ رفتارهای خشونت‌آمیز غیرانسانی از آن سر می‌زند. خشونت فردیت عرب جاهلی که حالا خود را در قامت و هابیت آشکار کرده است؛ تازگی ندارد و از صدر اسلام تا به امروز سابقه دارد. اولین جلوه‌های چنین خشونت‌ی پس از اسلام به ظهر عاشورا سال ۶۱ هجری قمری بازمی‌گردد. و هابیت رابطه وثیقی با دشمنان اباعبدالله حسین علیه السلام برقرار کرده است.

غرور و خشم

حج امسال، شاهد دو واقعه تلخ و خونین بزرگ در کنار اتفاقات ناگوار دیگر بود. نخست سقوط بالابر چند صد تنی در مسجدالحرام و کشته شدن دهها زائر ایرانی و غیرایرانی که خود را برای انجام مناسک حج آماده می‌کردند. این واقعه در غروب روز شنبه بیست و هفتم ذی‌قعدة اتفاق افتاد. علت آن هم وقوع طوفان و باران بسیار شدید در شهر مکه مکرمه بود به طوری که در مدتی بسیار کوتاه سیل به راه افتاد. من در آن لحظات به اتفاق جمع دیگری از اعضای کاروان در قبرستان ابوطالب گرفتار آمدیم و سرمایی خوردیم که تا آخر سفر رهایمان نکرد. اما واقعه تلخ و خونین دوم، فاجعه منی است. حاجیان پس از وقوف در مشعرالحرام از دمام طلوع آفتاب صبح روز دهم ذی‌الحجه، عید قربان، راهی سرزمین منی می‌شوند. بین این دو مکان مسافت زیادی نیست. کمتر از ده کیلومتر است. هوای صبحگاهی به نسبت خنک بود ولی جمعیت یک و نیم میلیونی حرکت حجاج را بسیار کند و طاقت‌فرسا کرده بود. ازدحام جمعیت به ویژه هنگام عبور از کنار وادی محسّر که راه قدری باریک می‌شود، شدیدتر شده بود. با وصف این، شیخ پارسای ما مردانه عصازنان جلو دار ما بود و الحمدلله کم هم نیاورد. هر یک از کاروان‌ها به محض رسیدن به محل استقرار خود در منی برای تعجیل در رمی جمره عقبه و انجام قربانی و حلق و خروج از احرام؛ مختصر صبحانه‌ای صرف می‌کرد و عازم جمرات می‌شود. برخی کاروان‌ها خیلی زود قبل از ساعت ۹ صبح به جمرات رسیده بودند و برخی مانند کاروان ما بعد از ساعت ده صبح حرکت کردند. در این میان کاروان‌هایی که بین این دو ساعت حرکت کرده بودند، گرفتار حادثه ازدحام جمعیت شدند. کاروان یکی از دوستان که روحانی آن بود و از رشت آمده بود، جزء آنها بود. به تواتر شاهدان عینی می‌گفتند نیروهای عربستانی از چهار مسیر منتهی به جمرات که یکی از آنها مسیر اصلی و سایه‌بان‌دار بود، سه مسیر را مسدود کرده بودند و حجاج را به سمت مسیر سوم که فرعی بود هدایت می‌کردند. انتهای این مسیر هم توسط نیروهای عربستانی مسدود شده بود و به حجاج گفته می‌شد اِرْجِعْ اِرْجِعْ جمعیت چند ده هزار نفره میانه راه بی‌خبر از مسدود بودن راه، پیش می‌رفتند تا آنجا که همه از حرکت باز ایستادند و ازدحام فوق‌العاده و شدت گرما و مسدود بودن همه راه‌ها، مرگ صدها حج‌گزار را پیش آورد تا این لحظه - شش روز پس از عید قربان - منابع عربستانی ادعان کرده‌اند که آمار کشته‌ها بیش از ۴۱۰۰ نفر است. بیش از پانصد نفر آنها از ایران هستند. صدای ممتد آژیر

آمیولانس‌ها تا چند ساعت ادامه داشت.

کاروان ما سه بار قصد عزیمت به جمرات را داشت و هر بار راه مسدود بود. البته مدیریت کاروان حاج احمد خان محمدی، احتیاط را کنار نگذاشت لذا سعی نکرد هر طور شده کاروان را به جمرات برساند. خوشبختانه خواهران تمام کاروان‌های ایرانی همان شب دهم به منا منتقل شده و شبانه رمی جمره عقبی را انجام دادند. کاروان ما پس از صرف نهار حدود ساعت دو بعدازظهر به سمت جمرات حرکت کرد. تمام مسیرها الا خیابان حادثه دیده باز بود و وضعیت کاملاً عادی بود. با این حال در طول مسیر هر جا ازدحام جمعیت دیده می‌شد نگران تکرار اتفاق تلخ صبح بودیم تا اینکه به جمرات رسیدیم. محوطه کاملاً خلوت بود و به راحتی اعمال رمی جمره عقبی را انجام دادیم. در مسیر بازگشت توقفی در مسجد خیف داشتیم که آن هم داستان تأسفباری دارد که به طور مستقل به آن می‌پردازم.

(۲)

تحلیل واقعه

درباره دو واقعه تلخ و ناگواری که اتفاق افتاد بحث‌های زیادی میان حجاج و آنچه که در رسانه ملی می‌شنیدیم، برقرار بود. برخی بر اتفاقی بود آن تأکید می‌کردند و برخی بر بی‌تدبیری و عمدی بودن آن از ناحیه آل سعود. البته نظر غالب در میان حجاج همان دیدگاه دوم بود.

روز یازدهم، وقتی به چادر دوست روحانی رفته بودم و او گفت ۲۴ نفر از اعضای کاروان ما مفقودند و خبر کشته شدن ۱۲ نفر آنها مسلم است؛ او با تأثر خاطر شدید می‌گفت آقا شهید کردند، کشتار به راه انداختند. من برای فهم این مسأله سعی کردم به تجزیه و تحلیل روشنی برسم تا بعد قضاوت کنم. اولاً باید واقعه اولی (حادثه بالابر) را از واقعه دوم (فاجعه منا) جدا کرد. واقعه اول طبیعی به نظر می‌آمد. زیرا گفته می‌شود سقوط بالابر در اثر طوفان شدید بوده است. بنابراین عامل انسانی در این قضیه نقش نداشته است ولی هر بار که به مسجدالحرام می‌رفتم و حال زار بالابر را می‌دیدم در حالی که سایر بالابرها هیچگونه اتفاقی برای آنها نیافتاده؛ این امر مرا به تردید می‌انداخت که سقوط، طبیعی باشد، چطور می‌شود بالابرها بسیار کوچک از این طوفان صدمه ندیده اند ولی این بالابر با یک طوفان در هم بریزد. به هر حال تردیدی در بی‌تدبیری مدیریت پروژه توسعه حرم نبود. آنان می‌توانستند تدابیر ایمنی را درباره بالابر ببیند. لاقلاً جهت آن را از مسجدالحرام به سمت دیگری سوق می‌دادند تا روی جمعیت زائر نیافتد. اصلاً نمی‌دانم چرا در این مدت یک ماه ایام حج، کار توسعه حرم را تعطیل نمی‌کنند یا لاقلاً در جاهایی که زائر حضور انبوه ندارد؛ مشغول به کار نمی‌شوند.

اما فاجعه منا، وقوع آن قطعاً طبیعی نبود. نه بادی و بارانی و نه طوفان و زلزله‌ای، هیچکدام اتفاق نیافتاده بود که به یکی از آنها نسبت بدهیم. پس عامل انسانی در وقوع آن مؤثر بوده است دولت سعودی علت وقوع را به بی‌نظمی حجاج و ازدحام جمعیت نسبت داده است و مدیریت حج را از هر گونه قصوری مبرا دانسته است. شنیدم در ایران برخی همین رای و نظر را داشتند تا جایی که یکی از این آقایان در مصاحبه‌ای گفته است دولت سعودی ۵۰ سال است حج را اداره می‌کند و چنین چیزی اتفاق نیفتاده است و ما هم که در آنجا نبودیم تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. این قسمت آخر حرف او برای حجاج خیلی تلخ بود. گویی حرف شصت و پنج هزار حاجی حاضر در منا برای ایشان حجت نیست و باید خودش حاضر باشد و ببیند. به هر حال، کسانی که می‌گویند این واقعه اتفاقی بوده است برای ما توضیح نمی‌دهند که چه اتفاقی افتاده بود که شما

آن را اتفاقی می‌دانید. صرفاً به ازدحام جمعیت استناد می‌کنند ولی این دلیل قطعاً مردود است زیرا ازدحام جمعیت در ایام حج طبیعی است. چنین ازدحام جمعیتی روز یازدهم و دوازدهم برای رمی جمرات هم بود ولی اتفاقی پیش نیامد. اگر معلوم شود که در لحظه وقوع فاجعه چه اتفاقی پیش آمده بود؛ معلوم می‌شد که ازدحام جمعیت عامل وقوع فاجعه بود یا بی‌تدبیری مدیریت حج موجب چنین فاجعه‌ای شده است.

متأسفانه کسانی که نظریه اتفاقی بودن را مطرح کرده‌اند، فاجعه منا را در خلاء لحاظ دیده‌اند و بسیاری از مسایل مربوط به آن را مشاهده نکردند یا نمی‌خواهند مشاهده کنند. اما وقتی این مسایل را کنار هم بگذارید؛ اتفاقی بودن فاجعه منا خیلی محل تردید قرار می‌گیرد.

اول اینکه هیچ حس انسان دوستی و عاطفی در نیروهای سعودی دیده نمی‌شد. گاه تعدادی از سربازان سعودی در مسیر حجاج به جمرات با بطری، آب می‌پاشیدند اما حس عاطفی عموماً مفقود بود. اگر چندین برابر این جمعیت هم کشته می‌شدند، تغییری در چهره و سیمای سعودی‌ها دیده نمی‌شود. چنانکه در شهر گویبی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

دوم آنکه رفتار پرسنل خدمت‌گزار در حرم - اعم از روحانی وهابی و نگهبان و مجریان - با زائران بیگانه است. نه آنها زائران بیت‌الله الحرام را از خودشان می‌دانستند و نه ما احساس می‌کردیم که آنها با ما هستند. این بیگانگی مخصوص به شیعیان نیست بلکه شامل زائران سنی هم می‌شود. یعنی پرسنل سعودی با زائران سنی هم بیگانه بودند. خیلی کم اتفاق می‌افتاد که با زائران خوش و بش کنند یا اساساً تبسمی بر لب داشته باشند. گویا عبوس بودن و چهره در هم کشیدن آنها، جزو وظایفشان بوده است. تمام مبلغین وهابی هنگام موعظه با چهره‌های درهم کشیده و عبوس سخنرانی می‌کنند حتی اذان گفتن‌شان گوش‌خراش است و لطافتی در آن نیست.

سوم آن که هر دو واقعه، به ویژه فاجعه مناء نشان داد مدیریت بحران سعودی کاملاً تعطیل است. آنها شاید در شرایط عادی بتوانند امور را مدیریت کنند ولی در حال وقوع بحران، عقلانیت و تدبیر تعطیل است. شنیدم بعد سقوط بالابر تا چند ساعت به غیر از انتقال کشته‌ها و مجروحان هیچ اقدامی انجام نشده بود. این امر در فاجعه منا کاملاً مشهود بود. تنها آمبولانس بود که می‌رفت و می‌آمد. اگر همین آمبولانس‌ها به هنگام تخلیه مجروحان با خود آب به صحنه فاجعه می‌بردند ، شاید حجم کشته‌ها تا به این اندازه نبود. اصلاً هیچ تدبیری برای کاهش این دو فاجعه دیده نمی‌شد. اگر دلیل ازدحام جمعیت بستن راه بوده است؛ چرا نیروهای سعودی حاضر در صحنه با وجود مشاهده این مصیبت بزرگ، حاضر به باز کردن مسیر نشدند. اینکه شاهد جان سپردن حاجی باشند و هیچ کاری برای نجات او نکنند، نشانه همان بی‌عاطفه‌گی و بیگانگی

با زائران است. به هر حال، سعودی‌ها برای کارآمدی مدیریت حج به ویژه در شرایط بحرانی خیلی تبلیغ می‌کردند ولی فاجعه منا کاملاً نشان داد که مدیریت آنها در شرایط بحران بسیار ناچیز است. نمی‌دانم اگر کشورشان دچار بحران بلایای طبیعی یا مشابه آن شود؛ تا چه اندازه قادر به مهار بحران باشند.

اما در کنار عوامل یاد شده چند مسأله منطقی‌ای و جهانی را نیز نباید در تحلیل فاجعه منا از نظر دور داشت؛ اول، مسأله بیداری اسلامی در منطقه است. من بیداری اسلامی را خروج دیانت از وضع فردی شده به وضع اجتماعی و سیاسی می‌دانم. دهها سال است که پروژه فردی شدن دیانت در جهان اسلام کلید خورده است. این برنامه اختصاص به جامعه شیعی ایران ندارد بلکه در جهان تسنن هم به شدت اجراء شده است. دیانت فردی شده کاملاً در رفتار اکثر حجاج حاضر در مکه و مدینه مشاهده می‌شود. همه مشغول درست انجام دادن مناسک حج خود هستند و به ندرت پیش می‌آمد که حاضر به گفت‌وگو با دیگران باشند. فقط یکبار در شب سوم حضور در مکه، یک حاجی پاکستانی که کنار من، مقابل کعبه نشسته بود و باب گفت‌وگو را باز کرد و از علاقه‌اش به شعر فارسی و اینکه در دانشگاه تدریس می‌کند سخن گفت و خیلی از اشعار فارسی اقبال لاهوری را از حفظ می‌خواند. او درباره ارزش زبان فارسی سخن گفت. من به او گفتم زبان فارسی، زبان دوم اسلام است ولی تابلوهای راهنمایی حج در مسجدالحرام به زبان عربی و انگلیسی و اردو نوشته شده است و از زبان فارسی خبری نیست. او با تأسف، ضمن تأیید این سخن، با اشاره گفت اینها خوارچاند. به درستی اینها خوارچاند. در مجالی دیگر باید در این باره مفصل تحقیق شود که یکی از کارکردهای اساسی خارجی‌گری در جهان اسلام، فردی‌سازی دیانت است. دهها سال است که فرهنگ خارجی‌گری بر جهان اسلام سایه گسترانیده است. نمونه‌هایی از این فرهنگ در میان حجاج مشاهده می‌شود. اما به نظر می‌رسد مسلمانان جهان در حال عبور از این فرهنگ هستند. موج بیداری اسلامی نشانه چنین اراده‌ای است.

دوم، آنکه مهم‌ترین مرجع تغذیه‌کننده فرهنگ خارجی‌گری در دنیای امروز مسلمانان، وهابیت است. تفکر وهابی ظرفیت بالایی در فردی‌سازی دیانت مسلمانان دارد. شاید به همین دلیل است که تفکر وهابی با نظام سلطه فرهنگی غرب، جفت و جور در آمده است. زیرا هیچ‌گونه مخالفتی با این تفکر از سوی فرهنگ غربی دیده نمی‌شود. گرچه وهابیت نتوانسته در جهان تشیع - حز در محافل روشنفکری - راه نفوذ پیدا کند لیکن در جهان تسنن تقریباً موفق بوده است، یعنی گرچه نتوانسته خیلی از محافل علمی جهان تسنن را با خود هم‌عقیده کند ولی لاقلاً توانسته آنها را به سکوت وا دارد. وهابیت از طریق مغالطاتی که در باب توحید و شرک به راه انداخته است، محافل علمی اهل سنت را در وضع بی‌پاسخی قرار داده

است. در نتیجه مخالفت جدی از ناحیه این‌گونه محافل علمی با وهابیت دیده نمی‌شود و شاید هم باشد و ما خبر نداریم. من این سکوت را ناشی از فقدان یا ضعف خرد فلسفی در محافل علمی اهل سنت می‌دانم. هیچ سالی نشده که از هنگام تأسیس نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به بازدید آن نرفته باشم و سری هم به بخش عربی نمایشگاه نزده باشم. بخش عربی نمایشگاه در تمام این سالها از وجود کتب فلسفی در فقر به سر می‌برد. کتابهای روشنفکران عرب زیاد عرضه می‌شود ولی کتب فلسفه اسلامی به ندرت دیده می‌شود. سال هشتاد شمسی هم که چند روزی به دمشق سفر کرده بودم، به یکی از دفاتر انتشاراتی فعال در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب مراجعه کردم. در آنجا هم فقدان عرضه کتب فلسفه اسلامی مشهود بود. به هر حال، گمان می‌کنم ضعف خرد فلسفی در محافل علمی اهل سنت موجب جولان تفکر وهابی در جهان تسنن شده است. برای همین است که وهابی‌گری در جهان تشیع پانمی‌گیرد. اما به نظر می‌رسد این سلطه فرهنگی وهابیت – که به نحو سلیبی شکل گرفته است – در حال تضعیف است. مهم‌ترین نشانه‌اش پا گرفتن موج بیداری اسلامی است. به همین خاطر است که در هر جا نشانه‌هایی از موج بیداری اسلامی ظهور و بروز پیدا کرده است؛ وهابیت در جبهه مقابل آن صف‌آرایی کرده است. تضعیف مرجعیت فرهنگی وهابیت در جهان اسلام، به دلیل گره خوردن این فرهنگ با فرهنگ سیاسی مدرن، موجب نگرانی‌هایی برای اربابان سیاسی غرب هم شده است. از این رو، وضعیت پیش آمده تنها برای وهابیون نیست که نگران‌کننده باشد بلکه برای غربی‌ها هم تهدید است.

سوم، جدا از مطلب یاد شده در دلیل دوم، مسأله تاب نیاوردن غرب مسیحی از برگزاری سالانه مراسم حج مطرح است. دنیا مدرن تجمعات مردمی را تعریف کرده است. از نظر سیاست‌مداران غربی کانون اجتماعات مردمی یا باید قدرت باشد یا لهو و لعب. باید مردم در یکی از این دو حوضچه – تعبیری که یکی از اصلاح‌طلبان وطنی بکار برده است – تجمیع کنند. یا در جمع‌هایی حزبی برای تصاحب یا حفظ قدرت حضور داشته باشند و یا در جمع‌های سرگرم‌کننده آنچنانی. البته با جمع‌های متعلق به عرفان‌های کاذب هم مشکلی ندارند. اما غرب اجتماع میلیونی مانند مراسم حج را که کانون آن عبودیت خداوند سبحان است؛ بر نمی‌تابد. خدا در اندیشه مدرن – نعوذ بالله – مرده است. پس دلیلی ندارد که مردم برای خدا مراسم میلیونی برپا کنند. در دنیای جدید بنا نیست کسی بندگی خدا کند. اصلاً عبودیت به گذشته تعلق دارد. مراسم حج ضد آزادی‌خواهی انسان مدرن است. گمان می‌کنم برخی از اربابان کلیسا نیز با مراسم عبادی حج مخالف باشند. چند وقت پیش، از اینترنت گزارشی از برگزاری مراسمی پر زرق و برق در واتیکان یافتم. در آن گزارش آمده بود که واتیکان برای تشویق مسیحیان معتقد برای شرکت در این مراسم مذهبی، میلیون‌ها دلار خرج می‌کند و در نهایت، اجتماع یکصد هزار نفری

شکل می‌گیرد. حال آنکه مسلمانان سالها در نوبت تشرّف به حج قرار می‌گیرند و با پول خود شرکت می‌کنند. چنین اجتماعی برای آنان تحقیرآمیز است. از این رو، نه روشنفکر غربی و نه پاره‌ای از اربابان کلیسا، تاب برگزاری مراسم عبادی مسلمانان را ندارند.

خلاصه وقتی همه این دلایل را کنار هم می‌گذاری و به تحلیل فاجعه منا می‌پردازی؛ اتفاقی و غیرعمدی بودن آن به سختی مورد تردید قرار می‌گیرد. من در همان لحظات وقوع فاجعه، حس عجیبی پیدا کرده بودم که می‌گفت اینها دوست ندارند کسی برای انجام مراسم حج به مکه مکرمه بیایند. هدف تعطیل کردن حج است. اینگونه کشتارها مسلمانان را خواهد ترساند و مانع سفرشان به عربستان می‌شود. خصوصاً که وهابیون معتقد به کافر بودن همه مسلمانان هستند. طبیعی است که اگر بتوانند مانع سفر مسلمانان برای انجام مناسک حج می‌شوند.

در مسیر سعی

بعد از طواف و نماز طواف رو به سوی سعی می‌آوری، باید مسافت ۳۹۴/۵ متری میان دو کوه صفا و مروه را هفت بار طی کنی و این مسیر از صفا شروع و به مروه ختم می‌شود. سعی، از ارکان عمره و حج تمتع است و قرآن کریم سعی را از شعایر الهی خوانده است: **(إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)**^۱. فشردگی جمعیت و تنگی مسیر مطاف، حاجی را مجبور می‌کند که در انجام طواف بیشتر مراقبت کند تا عمل صحیح بجا آورد. مضافاً با هر بار چرخیدن گرد کعبه از خود بی‌خودتر می‌شوی و حس ذوب شدن به آدم دست می‌دهد. اما در سعی نمی‌چرخ، بلکه می‌روی و می‌آیی، نه ازدحام آنچنانی در کار است و نه مراقبت خاصی لازم است. فقط باید این رفت و برگشت‌ها را به قصد قربت انجام دهی؛ یعنی راه رفتن به قصد قرب الی الله انجام می‌شود. در مسیر سعی، در کنار ادعیه خواندن، فرصت مناسبی برای فکر کردن بدست می‌آوری. سعی برای حاجی فضای معنوی پدید می‌آورد که بتواند عمیق درباره‌ی خویشتن بیاندیشد. سعی نمادی از زندگی است که از جایی شروع می‌شود و به جایی ختم می‌شود. زندگی سراسر رفت و برگشت است. زندگی مانند سعی، از نقطه‌ای آغاز و در نقطه‌ای خاتمه می‌یابد. ما با یک دم آغاز می‌کنیم و مدام در طول زندگی به حیات بازمی‌گردیم و در این مسیر بزرگ و کوچک، کامل و ناقص، ضعیف و قوی می‌شویم. ولی کارمان هیچگاه در نقطه‌ی آغاز ختم نمی‌شود بلکه پایان سعی زندگی؛ یعنی همان شوط هفتم، مرگ است. اما چه خوب است که شوط آخر زندگی همچون شوط آخر سعی صفا و مروه، سبکبال باشد. زیرا حاجی با هر شوطی که انجام می‌دهد، احساس سبکی می‌کند و در نتیجه انبساط خاطری به او دست می‌دهد از اینکه به تکلیف عمل کرده است. وقتی سبکبال شدی خود را بالای کوه مروه می‌یابی. آیا می‌توانی هنگام مرگ، خود را سبکبال احساس کنی؟ حضرت علی علیه السلام فرموده است: **موتوا قبل أن تموتوا.**

سعی بین صفا و مروه یادگار حضرت هاجر علیها السلام به هنگام یافتن آب برای فرزندش اسماعیل علیه السلام است. در مسیر سعی درباره‌ی این واقعه که حالا به فریضه‌ای واجب در مناسک حج تبدیل شده می‌اندیشی. چه شرافتی بزرگتر از این

^۱ بقره/ ۱۵۸.

که از میان هزاران هزار مادر جستوجو کننده آب، فقط حضرت هاجر علیها السلام مورد خطاب واقع قرار می‌گیرد. تا آنجا که عمل او سنت می‌شود. ما نمی‌دانیم آن خانم در آن رفت و برگشت چه ارتباطی با خدا برقرار کرده بود که به چنین فضیلتی دست یافته است؟ او در خاتمه این رفت و برگشت ها به آب نرسید بلکه آب به او رسید. آب زمزم در پایان شوط هفتم برابر هاجر به اذن الهی از زمین جوشید و او و فرزندش را سیراب کرد. اگر گمان کنیم با سعی خود است که می‌توان به مقصد رسید. خام‌اندیشی است بلکه باید در مسیر سعی منتظر آن جوشش الهی بود. هاجر علیها السلام هم همسر پیامبر بود و هم مادر پیامبر؛ چه دلیلی از این بالاتر برای آنکه عمل او به فریضه الهی تبدیل شود؟ اما مادر و همسر بودن از حقیقتی به نام زن بودن مشتق شده است. پس چه فضیلتی برای زنان بالاتر از اینکه عمل یک زن تبدیل به فریضه شود، نه عمل مرد.

وقتی در مسیر سعی اینگونه می‌اندیشی و به یکباره همسرت را در کنار خود می‌بینی بیش از گذشته به ارزش معنوی او پی می‌بری. در جای جای مراسم حج، ارتباط معنوی با همسر بیشتر و بیشتر می‌شود، در طواف، در سعی، پشت مقام ابراهیم، هنگامی که مقابل کعبه کنار هم نشسته‌اید، در عرفات و در منا. این تجربه برای من خیلی لذت‌بخش بود و نمی‌توانم از بیان آن خودداری کنم ولی وقتی به یاد همسرانی می‌افتم که تجربه چنین ملاقاتی برای آنان ناتمام ماند؛ در حزن و اندوه فرو می‌روم. انشاء اله همه زنان مفقودان فاجعه منا در بهشت موعود با همسرا نشان محشور شوند.

صدقه، دفع بلا

چهارشنبه، هفدهم ذی‌الحجه، هنگام صرف صبحانه ده ریال صدقه دادم. خواب دیشب پریشانم کرده بود. در خواب تقریباً شاهد صحنه تصادف بود. پس از شرکت در جلسه عمومی کاروان برای ملحق شدن به همسرم در مسجدالحرام، کنار خیابان منتظر آمدن اتوبوس هتل بودم. از خستگی روی جدول باغچه کنار خیابان نشستم. در همین حین تاکسی برای سوار کردن مسافر توقف کرد و پشت سر او هم ماشین تویوتا توقف کرد. ناگهان صدای شدید ترمز ماشین را شنیدم، تویوتای دیگری بود که با سرعت زیاد به طرف من می‌آمد. خود را به طرف دیگر باغچه پرتاب کردم. محکم به عقب تویوتا کوبید و مقابل من متوقف شد. همان لحظه به یاد خواب آشفته و صدقه‌ای که دادم، افتادم.

مجالس المؤمنین

همسفر خوب در هر سفری نعمت است به ویژه که قرار است با او یک ماه هم‌اتاق باشی. توفیق الهی بزرگی که در این سفر معنوی نصیب من شد، هم‌اتاق شدن با دو عزیز روحانی بود بابت آن از همسرم سپاسگزارم. آیت الله شیخ یحیی جعفری حفظه الله، عالم خوش‌سینما و خوش‌گفتار، اهل تحجد و شب‌زنده‌داری است. شبها یک ساعت قبل از اذان صبح مشغول نماز شب و دعا خواندن می‌شود. خیلی راغب بود که من یک ختم قرآن در مکه انجام دهم. گمان می‌کنم خودش سه‌ها ختم قرآن را داشت. هیچ دوست نداشت کسی کار او را انجام دهد. بسیار اهل تواضع بود. خصوصاً تواضع علمی. با فروتنی نظرات علمی خود را بیان می‌کرد و از ما می‌خواست اشکالات آن را بیان کنیم. گاه ما مقام استاد و شاگردی را فراموش می‌کردیم و نظر ایشان را رد می‌کردیم و ایشان هم اصلاً مکدر و متغیر نمی‌شد. از همان شب اول، فضای بحث و گفت‌وگوی بسیار جذابی به وجود آورده بود. درباره همه چیز گفت‌وگو می‌کردیم. از مباحث فقهی و کلامی و تاریخی گرفته تا خواص گیاهان و مراقبت‌های پزشکی. به دلیل معمر بودن - خداوند به ایشان طول بیشتری دهد - اطلاعات تاریخی زیادی از حوزه و روحانیت، به ویژه نهضت امام خمینی و حوادث بعد انقلاب دارد. محضر آیات عظام میرزا هاشم آملی و گلپایگانی و نجفی مرعشی را درک کرده است. خلاصه، محضر ایشان خیلی شریف و مغتنم بود. متولد ۱۳۱۱ شمسی است. هر بار حاجیه خانمی از ایشان سؤال می‌کرد، او را مادر خطاب می‌کرد. به ایشان می‌گفتم حاج آقا مگر در اینجا کسی بزرگتر از شما هم هست که مادر شما به حساب آید. هنگامی که رئیس ما را صدا می‌کرد می‌گفت بله قربان گفتن فراموش نشود. در من، روز دوازدهم بعد از نماز جماعت صبح برای اعضای کاروان سخنرانی پرفایده‌ای انجام دادند و حظاً وافری بردیم. ابتدای کلام خود را با دعایی از شهید ثانی آغاز کردند. بعد سخنرانی از ایشان تقاضا کردم که به قلم خود این دعا را برای بنده به یادگار بنویسند و چنین کردند.

هم‌اتاقی دیگر ما، جناب حجه‌الاسلام سید عباس طباطبایی بود. ایشان هم فرد فاضل و اهل مناجات و دعا بود. به مباحث کلامی علاقه وافری داشت. بحث‌های علمی زیادی با ایشان داشتیم. خلاصه در این شب هم‌اتاقی با دوستان، مجالس المؤمنین جذابی نصیب ما شده بود. الحمدلله.

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

قال الشهيد الثاني رضوان الله تعالى عليه

اللهم اجعل خير عمري آخرها وخير عملي خواتمها وخير ايامي يوم لقائك

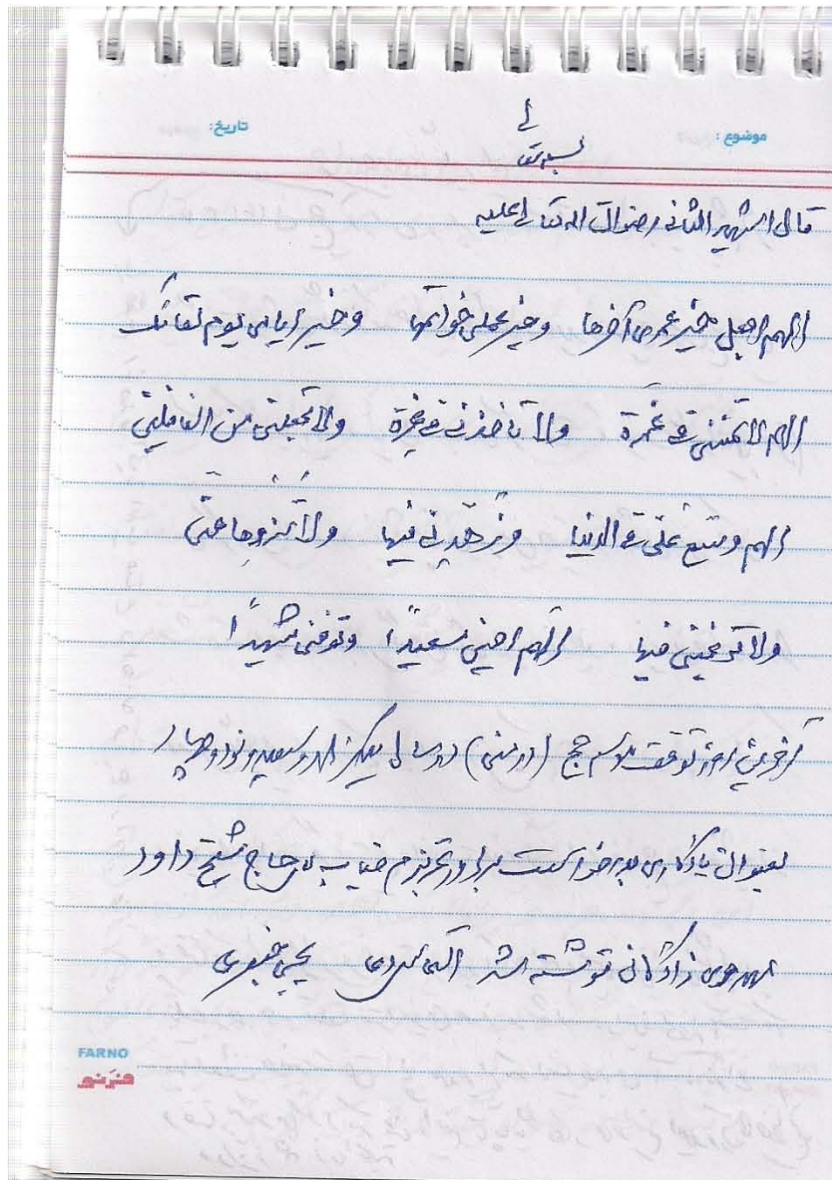
اللهم لاتحسني في غمرة ولا تأخذني في غرة ولا تجعلني من الغافلين

اللهم وسع علي في الدنيا وزهدني فيها ولا تزوها عني

ولا ترغبني فيها اللهم احين سعيداً وتوفني شهيداً

آخرين روز توقف موسم حج (در منی) در سال یکهزار و سیصد و نود و چهار به عنوان یادگاری، به درخواست برادر

عزیزم جناب آقای حاج شیخ داود مهدوی زادگان نوشته شد. التماس دعا. یحیی جعفری.



طواف وداع

دیشب، شانزدهم ذی‌الحجه برای طواف وداع تا پاسی از شب در جوار کعبه به سر بردیم. بیش از بیست روز هم‌جوار بودیم. تصور اینکه دیگر فردا در مکه مکرمه نیستیم، خیلی سخت بود. شب و روز مسجدالحرام صفایی داشت. لحظه طواف خانه خدا و خواندن نماز پشت مقام ابراهیم و زیر ناودان طلایی و در حجر اسماعیل تماشای کعبه و خواندن قرآن کریم و قدم زدن در سعی صفا و مروه و نوشیدن آب زمزم و دیدن ولع بی‌حد و حصر زن و مرد برای حظاً وافیه بردن و خیلی چیزهای دیگر، همه اینها آنسی به ما داده بود که حالا باید با صاحب خانه وداع می‌کردیم. این فراز از دعای طواف وداع یادمان آمد. «اللهم لاتجعلهُ آخر العهد من بیتک». خداوندا این‌چنین وداع را تکرار کن و آخرین وداع ما قرار نده، نگذار وداع آخر ما باشد. وداع آخر یا به مرگ است یا به غوطه‌ور شدن در حیات دنیوی است که خسارت در دومی است. زیرا در مسیری قرار می‌گیری که برای همیشه خداوند را فراموش می‌کنی گویی به زیارت بیت‌الله‌الحرام نرفته‌ای. پس با این دعا از خداوند سبحان می‌خواهیم که آنس با خودت را که در اثر سفر حج بر ما ارزانی فرموده‌ایی از ما مگیر حتی اگر هیچگاه توفیق مجدد رؤیت کعبه را بدست نیآوریم. به هر حال، آنچه که برای غم وداع بیت الله مسکنی بود، زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله بود ولی نمی‌دانم مُسکن وداع با آن حضرت چه چیزی غیر از بدرقه فرزندش امام منتظر عرج الله تعالی فی فرجه الشریف می‌تواند باشد.

عقیده و سیاست

فاصله مکه مکرمه تا مدینه منوره بیش از چهارصد کیلومتر است و با اتوبوس حدود شش ساعت طول کشید تا از مکه مکرمه به مدینه منوره برسیم. سر زمین میان این دو شهر در همه جا هموار نیست و بعضی قسمت‌های آن سنگلاخی است. این امر، من را در طول سفر از مکه به مدینه به یک سؤال وا داشت. دیگر نباید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت به مدینه، خطری برای مشرکین مکه باشد. به ویژه که در قرآن کریم دستور آمده با کفار جنگ کنید که برای جنگ به شما رو کرده باشند. بنابراین، نباید قریش از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس خطر کند. لیکن قریش این احساس خطر را کرده بود. چرا؟ چه چیزی مشرکین مکه را وادار می‌کرد که چنین مسافت درازی را طی کنند تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگند؟ قطعاً عقیده عالم‌گیر رسول الله بود که آنان را به جنگیدن وا می‌داشت. لیکن مهم‌تر از عقیده، عنصر تشکیل حکومت اسلامی در مدینه بود که قریش را به جنگ وامی‌داشت. اگر اسلام به تأسیس حکومت در مدینه منتهی نمی‌شد، مشرکین مکه تا به این اندازه خود را به به سختی و دردسر نمی‌انداختند تا سه جنگ بدر، احد و خندق براه افتد. عقیده فاقد سیاست برای هیچ قدرت استکباری نگران‌کننده نیست. آن‌گونه که در ایران اتفاق افتاده است. از وقتی که اندیشه ولایی، دولت تأسیس کرد؛ استکبار جهانی احساس خطر کرد.

ولایت در بقیع

امروز بعد از نماز صبح در مسجدالنبی و زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله با دلی شکسته و لرزان لرزان به سوی قبرستان بقیع رفتم. در نزدیکی قبر چهار امام معصوم؛ امام حسن مجتبی، امام علی بن الحسین، امام محمد بن علی الباقر و امام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام قرار گرفتم. منتظر بودم دوستان حاج آقا طباطبایی مثل دیروز مفتش وهابی را به بحث وادارد تا بقیه در آسودگی خاطر مشغول زیارت شویم؛ ولی آن مفتش به همراه یکی از نگهبان‌ها او را به زور از قبرستان بقیع بیرون کردند. کمی دورتر کنار یکی از قبور از مفتش جوانی که آنجا ایستاده بود سؤال کردم این قبر کیست؟ او گفت در اینجا صحابه و تابعین و اولیاء الله دفن شده‌اند ولی معلوم نیست که قبر هر یک کدام است. آیا نباید برای این اهمال و نادانی تأسف خورد؟ گویی آن جوان مفتش مایل بود که سر سخن را با من باز کند.

لذا از من سؤال کرد: «شما دیشب عید گرفتید؟»

گفتم: «بله، عید غدیر، عید ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام».

گفت: «چه دلیلی بر این مدعی دارید؟»

گفتم: «تمام مستندات در کتاب الغدیر تألیف علامه امینی ره آمده است».

او گفت: «آن دلایل از شیعیان است».

گفتم: «هرگز، تمام مستندات از کتب علماء اهل سنت جمع‌آوری شده است».

او گفت: «درست است که رسول خدا بعد از حج در غدیر خم خطبه‌ای خواند و در آن خطبه فرمود: «من کنت مولاه

فهذا علی مولاه» ولکن مولاه در اینجا به معنای مالک و رب نبوده است. «ولی» در لغت به معنای رب، محبت، ناصر، مالک آمده است».

همین جا کلامش را قطع کردم و به او گفتم: «استعمالات عرب برای ما حجت نیست بلکه استعمال قرآنی حجت است.

باید دید قرآن کریم واژه ولی را در چه معنایی استعمال کرده است و طبق تحقیقی که بنده در خصوص استعمال واژه ولی در قرآن کریم انجام داده‌ام، این واژه در قرآن کریم فقط به معنای امام و سرپرست استعمال شده است».

گویی این سخن من برای او خیلی تازگی داشت. نمی‌توانست بگوید استعمال واژه در لغت عرب برابر استعمال قرآن حجت است. از این رو، کلام خود را تعدیل کرد و گفت: «باید دید اهل لغت این لغت «ولی» را در قرآن به چه معنا اخذ کرده‌اند».

گفتم: «پس کار به استعمال واژگان عرب نداریم بلکه مهم فهم استعمال قرآن است که باید در این‌باره تحقیق کرد و من این کار را انجام دادم».

گفت: ای سخن شما ست

گفتم: «آدرس بدهید تا تحقیق خود را برای شما ارسال کنم».

همین‌جا تأسف خودم که چرا پژوهشگاه کتاب بنده را با عنوان «ولایت سیاسی در قرآن کریم» چاپ نمی‌کند. به هر روی، خواستم مبحث خود را با آن مبلغ جوان وهابی ادامه دهم که سربازی آمد و من را از آن جا دور کرد. خیلی مایل بودم که دو نکته دیگر را به او می‌گفتم. اول اینکه قبول دارید که ولیّ به معنای سرپرست هم استعمال شده است و لذا استعمال این معنا در کلام الله مجید و کلام نبی صلی الله علیه و آله محتمل است و شما نمی‌توانید بدون تحقیق از آن گذر کنید. دوم آنکه فرضاً ولیّ به معنای محبت یا ناصر باشد، اما آیا به راستی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله به همین معنا عمل کردند؟ آیا با علی و خاندان پیامبر محبت ورزیدند و یاری رساندند؟ افسوس که آن گفت‌وگو ابتر ماند. شاید روزی دیگر به آن پردازم.

نماز جماعت

حجاج ایرانی به توصیه مراجع دینی بر شرکت در نمازهای جماعت در مسجدالحرام و مسجدالنبی خوب عمل می‌کنند و اکراهی بر این عمل ندارند. گرچه بنا بر فتاوی اهل سنت، نماز جماعتشان صحیح است ولی پاره‌ای حرف و حدیث‌ها بر آن مطرح است. از جمله تشکیل صفوف جماعت جلوتر از امام جماعت، چنانکه در مسجدالنبی شاهد آن بودم و یا عدم رعایت اتصال صفوف که در مساجد و مصلی‌های ما به این امر خیلی توجه دارند. مهم‌تر از اینها مسأله ذکر بسم الله الرحمن الرحیم در نماز است. ائمه جماعت اهل سنت مکه و مدینه از ذکر آن در ابتدای حمد و سوره استنکاف می‌کنند و نمی‌خوانند. این امر برای من شبهه‌ای پیش آورد. بالأخره قرآن کریم با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌شود یا خیر؟ آغاز قرآن کریم با سوره حمد است. پس نباید لااقل حمد را بدون بسم الله قرائت کرد. اگر هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم با بسم الله آغاز نشود پس اصلاً قرآن کریم بدون بسم الله نازل شده است و چنین گفته‌ای بدعت است. مگر آنکه گفته شود امام جماعت بسم الله را برخلاف شیعه اخفاً می‌خواند. به هر حال، در مقابل این حذف بزرگ، کلمه «آمین» را بین دو سوره داخل کردند. بسم الله لااقل ذکر نام جلاله است ولی «آمین» که ذکر نیست. این واژه حتی در قرآن کریم هم نیامده است.

تغییر عقیده یا روش

امروز صبح بیستم ذی‌الحجه نیز بعد از نماز، برای زیارت قبور ائمه اطهار علیهم‌السلام به قبرستان بقیع رفتیم. همچون روز گذشته با حزن و اندوه زیارت چهار امام معصوم: را با آرامش خواندیم و برای مظلومیت ایشان اشک ریختیم. از رفتن به کنار قبر حضرات معصومین جلوگیری می‌کردند ولی نسبت به سایر قبور مخالفتی نداشتند. پس از آن سراغ مفتشین وهابی رفتم تا از محتوای کلام و روش استدلال آنها باخبر شوم. یکی از آنها قدری فارسی بلد بود. از او پرسیدم دلیل شرعی از کتاب و سنت بر خلافت خلفای راشدین چیست؟

او جواب داد انتخاب انصار و مهاجرین، دلیل بر خلافت است.

گفتم: از کتاب و سنت دلیل بیاورید.

یکی از آنها گفت که از رسول خدا روایت شده که بعد از من ابوبکر خلیفه است .

ولی هیچکدام دلیلی از قرآن کریم ذکر نکردند. یاد گفته‌های علی عبدالرازق مصری افتادم که وجود مستندات قرآنی و روایی خلافت را انکار می‌کرد. مفتشین وهابی دلیل غدیر خم را یا انکار می‌کنند یا تأویل می‌برند ولی برای خلافت خلیفه اول روایت نقل می‌کنند.

گفتم: پس غدیر خم چه می‌شود.

گفت: کدام غدیر؟ غدیر خم یا غدیر قم

.گفتم: فرقی نیست.

گفت: در غدیر قم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه هم دارد.

گفتم: همان غدیر خم را بگو.

گفت: غدیر خم عبارت از من كنت مولاه فهذا علی مولاه ولی مولی در اینجا به معنای ولایت نیست، یاری رساندن یا محبت است.

گفتم: فرضاً به معنای محبت باشد اما آیا آنها محبت بر خاندان پیامبر را جاری کردند؟ آیا به همسر علی و فرزندان

محبت ورزیدند؟ در کربلا با حسین بن علی چه کردند؟ به اینجا که رسیدم پاسخی داد که راه را بر ادامه گفت‌وگوی علمی بست و دیگر ادامه ندادم. او گفت امام حسین را خود شیعیان کشتند، شمر بن ذی‌الجوشن و عبیدالله بن زیاد از یاران امام علی بودند. با چنین شخصی چه می‌توان گفت. آیا ممکن است محب محبوب خود را بکشد و باز در سپاه محبوب باشد؟ به هر حال آنچه از این گفت‌وگو بدستم آمد این است که مبلغان وهابی ظاهراً در گفتارشان تعدیل‌هایی به راه انداختند. آنها پذیرفته‌اند که دیگر نمی‌توانند انکار واقعیت کنند. در گذشته اصل واقعه غدیر خم را انکار می‌کردند ولی امروز وقوع آن را می‌پذیرند ولیکن تأویل می‌برند. دیگر اینکه پذیرفته‌اند که باید از برخی وقایع ناگوار تاریخی براءت بجویند مانند براءت از واقعه کربلا. آنها پذیرفته‌اند که کشتن امام حسین علیه السلام با هیچ استدلالی توجیه پذیر نیست و تأیید آن لگنه ننگی بر تارک هر عقیده‌ای است. به همین خاطر می‌کوشند عاملان آن را به شیعه نسبت دهند و اهل سنت را مبراء دانند. بی‌خبر از آنکه شیعه اهل سنت را در این واقعه متهم نکرده است بلکه یزید و لشکرش و هر که را با این عمل موافق است، متهم می‌کند. دیگر اینکه به شبیه‌سازی در عقیده عامه رو آوردند. روایاتی جعل کردند که مشابه آن در تشیع است. مثل روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر تعیین خلیفه اول. اگر چنین روایاتی درست باشد؛ پس باید بپذیرند که سقیفه در اسلام بدعت و اجتهاد در مقابل نص بود. زیرا در سقیفه هیچ‌ذکری از فرمایش رسول الله به میان نرفته است و با استناد به آن ابوبکر را برای خلافت تعیین نکردند.

نام خمینی زنده است

پنج‌شنبه، شب عید غدیر است و اعلام کردند که دعای کمیل ساعت ۹/۵ شب، کنار قبرستان بقیع به طور رسمی برگزار می‌شود. اکثر ایرانیان حاضر در مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله در این مجلس معنوی باشکوه شرکت کردند و خیلی هم دل‌چسب بود و حظاً وافری بردیم. جالبتر آنکه یگان ویژه عربستان با حجم زیادی از نفرات در مسجدالنبی حضور داشتند. تقریباً نیمی از حیاط مسجد و خیابان‌های اطراف آن را غرق کرده بودند و تنها زوآر ایرانی را با ارائه کارت شناسایی برای شرکت در دعا اجازه می‌دادند.

یکی از نیروهای جوان عربستانی که گمان نمی‌کنم سن او به زمان حیات امام خمینی ره برسد. برای هدایت ایرانیان به سمت مجلس دعا با اشاره می‌گفت. خمینی، خمینی، یعنی مجلس دعا کمیل در آن سمت است. این جمله برای من موجب افتخار بود. از این جهت که با وجود درگذشت امام راحل در بیش از دو دهه قبل، هنوز نام امام خمینی زنده است. البته این زنده بودن نام خمینی مرهون رهبری حکیمانه جانشین ایشان است. به هر روی، بعد از هشدار مقتدرانه سه روز قبل مقام معظم رهبری به عربستان مبنی بر حفظ جان زائران ایرانی و احترام به بدانهای شهدای فاجعه منا، تغییر رفتار عربستان مشهود بود. به طوری که زائران بعد از برگزاری دعای کمیل، غالباً بر این نکته تأکید می‌کردند. به هر حال به دنبال متفرق شدن زائران از کنار قبرستان بقیع، نیروهای یگان ویژه با تمام تجهیزاتشان به پادگان بازگشتند.

محراب انتظار

دیشب، نوزدهم ذی‌الحجه بعد از نماز عشاء توفیق وقوف بین منبر و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را پیدا کردم. در استحباب خواندن دو رکعت نماز در آنجا خیلی تأکید شده است. از آن حضرت روایت شده که: بین قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است. با وجود تنگی جا، به جای یکبار، چند بار نماز خواندیم خصوصاً از طرف کسانی که التماس دعا داشتند. دو رکعت هم در محراب پیامبر نماز خواندیم ولی خیلی سخت بود و اشک مجال نمی‌داد. وقتی تصور می‌کردی که در این مکان خاتم‌الانبیاء و سرور عالمیان و فخر بهشتیان نماز خوانده است و حالا حقیری چون من در آنجا نماز به جا می‌آورد، درک آن خیلی سنگین بود.

بعد از خواندن نماز در محراب در فکر بودم که چه خواسته ای را از خداوند سبحان طلب کنم که دعایی بهتر از دعای فرج امام زمان عج ندیدم. گمان می‌کنم محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله هم با من دعای فرج را سر داده است. او هم در انتظار فرج فرزند شایسته‌ترین نمازگزار خود است. محراب پیامبر خدا منتظر در آغوش کشیدن بقیه الله الاعظم است تا بار دیگر نور و عطر نماز رسول الله صلی الله علیه و آله را در خود احساس کند. پس؛

«اللهم کن لولیک الفرج، الحجة بن الحسن العسکری، ...»

ذکر صلوات

قرآن کریم بر همه مؤمنین امر فرموده است که همانطور که خدا و ملائک بر رسول الله صلوات و درود می‌فرستند شما نیز صلوات بفرستید. (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ولی نمی‌دانم چرا این جماعت به هنگام شنیدن نام و یاد رسول خدا چنین نمی‌کنند. ندیدم کسی را که بر آن حضرت درود و صلوات بفرستد. با نام آن حضرت خیلی عادی برخورد می‌کنند. این رفتار برای من قابل درک نبود. یادم آمد که در اسلام وهابی هیچ کس محترم نیست و لو قرآن کریم امر به درود فرستادن بر او کرده باشد. ولی من در ذکر صلوات گشایش‌ها دیدم.

من شیعه‌ام

روز اولی که به قبرستان بقیع رفتم یکی از شیعیان اهل لبنان را دیدم که در جوار چهار امام معصوم علیهم السلام با یکی از مبلغان وهابی به شدت بحث می‌کرد و با صدایی رسا گفت من شیعه‌ام و به آن افتخار می‌کنم. همام موقع با خود گفتم چه خوب می‌شد که من نیز در جوار معصومین علیهم السلام با صدای بلند بگویم «من شیعه‌ام».

امروز بیست و دوم ذی‌الحجه، چهارمین روزی است که برای زیارت معصومین علیهم السلام به قبرستان بقیع مشرف شدم. پس از عرض ادب و زیارت امام حسن مجتبی، امام زین‌العابدین، امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السلام به خواندن فاتحه برای سایر قبور مشغول شدم و تمایلی برای شنیدن سخن مفتشین وهابی نداشتم. ناگاه پرسشی به ذهنم آمد که مناسب دیدم از آنها بپرسم.

اول سراغ یکی از جوانترهایشان رفتم. اهل عربستان نبود. شاید افغانستانی بود. از او پرسیدم شما شیعه هستی؟ برآشفته شد و گفت نه هرگز. گفتم یعنی شیعه رسول الله صلی الله علیه و آله نیستید؟ جا خورد و گفت من شیعه رسول الله، شیعه ابوبکر، شیعه عمر، شیعه عثمان و شیعه علی هستم. گفتم شیعه علی بودن را برای من توصیف کن. ناراحت شد و گفت تو ایرانی هستی و از اینجا برو. ما هم تبعیت کردیم و سراغ بزرگترشان رفتم که مقابل قبور چهار امام معصوم ایستاده بود و برای بحث کردن هم‌اورد می‌طلبید. گمان می‌کنم او هم افغانی بود و فارسی بلد بود. اطرافش خلوت بود و فرصت را مغتنم شمردم. به او گفتم شیخنا قصد بحث کردن را ندارم ولی سؤالی از شما دارم

گفت: بپرس.

گفتم: نظر شما درباره مسلمان‌کشی داعش چیست؟ اینکه مردم بی‌گناه را در خیابان به رگبار می‌بندند، آیا درست است؟ او انتظار این سؤال را نداشت و گفت اینجا جای سؤال از داعش نیست، اینجا قبرستان است و درباره مرده‌ها سؤال کن. گفتم: درباره مرده‌ها هم که نمی‌گذارید حرف بزنیم. مجدداً درباره داعش سؤال کردم و گفت این را بروید از دفتر بپرسید. اینجا جای بحث داعش نیست.

گفتم: بسیار خوب، سؤال دیگر من این است که آیا شما شیعه هستید؟

گفت: نه هرگز. شیعه کفر است.

گفتم: یعنی شما شیعه رسول الله نیستید؟

گفت: من تابع رسول الله هستم و بعد آیه شریفه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ

اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) را خواند.

گفتم: مگر تابع بودن غیر از تشیع بودن است؟

گفت: شما شیعه رسول الله نیستید بلکه شیعه علی هستید.

گفتم: همین طور است و علی هم شیعه رسول الله بود پس بالطبع ما شیعه رسول الله هستیم.

گفت: شیعه امروز تابع رسول الله نیست.

گفتم: شما با من صحبت می کنید. من اگر بلند بگویم تابع هستم خوب است. بعد رو کردم به جمعی که من در کنارشان

بودم و با صدای بلند گفتم ایها الناس من تابع رسول الله ام و شیعه ام. احساس کردم به خواسته خود رسیدم به ویژه که در

جوار معصومین علیهم السلام شهادت به شیعه بودن خود دادم. به این عمل خود خیلی بالیدم. مهم نیست که ریا شده یا نه.

مجدداً سؤال را تکرار کردم؛ «آیا شما شیعه نیستید؟» او هر بار از این پرسش طفره می رفت و مرا به آیه اتباع الرسول در

قرآن کریم ارجاع می داد. به او می گفتم چرا به وسیله قرآن کریم طفره می روی؟ من یک سؤال روشن و شفاف از شما

می کنم. آیا شما شیعه رسول الله هستید یا خیر؟

گفت: ما تابع رسول الله هستیم. گفتم یعنی شیعه رسول الله نیستید؟ از اصرار من خسته شد و در حین نشستن بر

صندلی گفت شما استاد هستید. منظورش استاد در مغالطه کردن بود.

گفتم: مگر لغت تشیع بد است که نمی خواهی خود را شیعه رسول الله بخوانی.

گفت: شما شیعه ها چنین و چنان می گوئید.

گفتم: شما با من دارید صحبت می کنی و در اینجا با هم آشنا شدیم و من هم درباره عقیده خود چیزی به شما نگفتم و

فقط یک سؤال از شما پرسیدم. پس به من دروغ بستید.

گفت: معاذ الله.

گفتم: شما اول عقیده مرا پرس، بعد قضاوت کن. برای تغییر ذائقه در بحث، به او گفتم می دانی چه توفیق بزرگ الهی

نصیب شما و دوستانتان شده است؟ با خوشحالی گفت چه توفیقی؟ گفتم توفیق همجواری با ائمه اطهار و اولیاء الله و صحابه و تابعین رسول خدا صلی الله علیه و آله که در این قبرستان آرمیده‌اند. مانده بود که چه بگویم، با کمی مکث گفت ما در اینجا از ایشان حراست می‌کنیم. گفتم به هر حال توفیقی است که نصیب شما شده لذا از شما التماس دعا داریم. گفت من دعا می‌کنم که خدا شما را هدایت کند. گفتم هدایت مطلوب همه است. مجبور شد بگویم ما در هر نماز دوبار می‌گوییم اهدنا الصراط المستقیم. گفتم برای همین می‌گوییم هدایت الهی هم برای من و هم برای شما مطلوب است. در حالی که از او دور می‌شدم به او گفتم خلاصه نگفتی شیعه رسول الله هستی یا نه؟

تأثیرات فکر تشیع

سال ۱۳۸۳ که برای حج عمره مفرده به مکه مکرمه مشرف شده بودم، سرسختی مبلغان وهابی در گفته‌هایشان را مشاهده کردم. با خود می‌گفتم چگونه است که با وجود گستردگی براهین مخالف با رأی آنها، تا این اندازه بر رأی باطل خود اصرار می‌ورزند. آیا ممکن است تشیع در آنان تأثیر بگذارد؟ گاه در برخی محافل علمی و گفت‌وگوهای خودمانی با اهل علم، می‌شنوم که نه تنها چنین تأثیر مورد انتظار اتفاق نیافتاده که عکس آن واقع شده است؛ یعنی وهابیت در جغرافیای فکری شیعه نفوذ کرده است. چنین چیزی را انکار نمی‌کنم و دلیل آن را در کم‌کاری ما طلبه‌ها و مسئولان فرهنگی خودمان می‌دانم که وهابیت توانسته در برخی حواشی نفوذ کند. البته پشتیبانی مالی سعودی‌ها و فقر فرهنگی مردم منطقه در این نفوذ بی‌تأثیر نبوده است. لیکن گمان می‌کنم عمق تأثیرگذاری تشیع در جهان اسلام قابل مقایسه با نفوذ وهابیت نیست. تشیع از صدر اسلام تاکنون با منطق توحیدی پیش رفته است و در این راه هیچگاه خون‌ریز نبوده که خون‌ها داده است. رو آوردن جریان‌های سلفی معاند به رفتارهای تروریستی و ایجاد رعب و وحشت در میان مسلمانان به خاطر گرایش به اندیشه شیعی و نیز همکاری برخی دولت‌های آسیای شرقی، عربی و آفریقایی در چنین سرکوبی؛ همگی نشان از گسترش تشیع در جهان اسلام و حتی خارج از مرزهای اسلامی دارد. ناتوانی وهابیت در این مصاف فکری- فرهنگی به قدری است که قلم‌ها را بر زمین گذاشته، شمشیر به دست گرفته و منطق زور را پیش گرفته است. من این ناتوانی و میزان نفوذ تشیع را در مرکز اردوگاه وهابیت مشاهده کردم. مرکز غصبی که عدواناً با همدستی آل سعود مکه و مدینه را تصرف کرده است و از آنجا عقیده باطل خود را بر جهان اسلام تحمیل می‌کند.

در روزهای پایانی اقامت در مکه مکرمه سری به کتابفروشی مقابل هتل، واقع در خیابان معابده، زدیم. این دومین کتابفروشی است که در مکه مکرمه دیدم. گویا کتابخوان در این شهر کم است. کتاب‌های زیادی در این کتابفروشی بود و اغلب آنها چاپ مصر است و کتاب‌های فلسفی به چشم نخورد. چند کتاب علیه تشیع دیدم و سه تا از آنها را خریداری کردم. نویسنده دو موردش مصری بود و سومی هم چاپ شهر ریاض است. یکی از آنها را در هتل قدری بیشتر تویق کردم و در آن مطلب جالبی بود که شاهدهی برای گسترش نفوذ تشیع در جهان اسلام است. عنوان کتاب: «اصول مذهب الشیعه

الاثنی عشریّه و موقف اهل السنّه منهم» تألیف ابوالفتح محمدالأنور محمد جمعه، چاپ قاهره است. نویسندگان ابتدا فرقی شیعی را نام می‌برد که از جمله شیعه اثنی عشری یا امامیه است. سپس شش دلیل برای اهمیت پرداختن به شیعه امامیه ذکر کرده است. از جمله اینکه امامیه با توجه به میراث فکری- فرهنگی که از خود برجای گذاشته، نخله‌ای بزرگ است. دیگر اینکه علمای امامیه که خیلی زیرک و با هوشند، اهتمام زیادی در نشر مذهب خود دارند و دعوت آنها در هر جا پرشور و نشاط است و در میان اهل سنت نفوذ کرده است. امامیه توانسته است در ایران دولت بزرگی برپا کند و سفارتخانه‌های ایران در جهان مرکزی برای دعوت مردم به تشیع شده است. دلیل دیگر نویسندگان این است که امامیه خیلی زیاد بازگو می‌کند که اختلافی با مذهب اهل سنت ندارد و هر چه علیه او گفته می‌شود افتراء و تهمت است و لذا مظلوم واقع شده است. علمای امامیه در این باره کتابهای زیادی نوشته‌اند به طوری که دفاعیه‌های منتشره امامیه علمای اهل سنت را به خود مشغول کرده است. و البته یکی از همین علمای مشغول، نویسنده همین کتاب است. بنابراین، شدت تألیفات علمای عامه درباره امامیه، نشانی از گسترش روزافزون تشیع در جهان اسلام دارد.

شاهد دیگر تأثیر فکری تشیع بر فکر وهابی مربوط به گفت‌وگوی یکی از مفتشین وهابی با یکی از ایرانیان در قبرستان بقیع است. من در آن هنگام مقابل قبور حضرات معصومین علیهم السلام مشغول خواندن زیارتنامه بودم ولی می‌شنیدم که آن دو درباره شفاعت بحث می‌کنند. شفاعت یکی از موضوعات کلیدی است که علمای وهابی به شدت با آن مخالفت می‌ورزند و اغلب شفاعت را شرک می‌دانند. اما نکته‌ای که در این گفت‌وگو برای من جالب بود آن است که مفتش وهابی خیلی محکم می‌گفت که ما شفاعت را انکار نمی‌کنیم بلکه می‌گوییم شفاعت طلبیدن شروطی دارد. با خود گفتم این هم نشان دیگری از تأثیر فکری تشیع بر سرسخت‌ترین مخالف خود است. پس می‌شود بر هر فکر متصلبی تأثیر گذاشت مگر آنکه سرسختی جبلی آن فکر باشد یا تو سخن ناحق بر زبان می‌آوری. به هر روی، چنین سخنی از یک مبلغ وهابی بیانگر آن است که منازعه صغروی است و نه کبروی. زیرا امامیه شفاعت را به طور مطلق تأیید نکرده است. در این صورت، جنگ و خون‌ریزی و شیعه‌کشی که پیروان فرقه وهابیت در جهان اسلام به راه انداخته است؛ چه معنا دارد؟ آیا واقعاً اعمال تروریستی آنان از اعتقادات دینی سرچشمه می‌گیرد یا اغراض دیگری وجود دارد که حتی عالمان وهابی نیز از آن بی‌خبرند.

اما شاهد سوم من برای تأثیر فکر شیعی مربوط به روز آخر حضور در مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله است. نزدیکی‌های ظهر بود که در حیاط مسجد قدم می‌زدم. ناگاه چیزی بر روی قفسه‌های قرآن توجه من را جلب کرد. کارت‌های زیادی را دیدم که یک طرف آن زیارتنامه رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن نوشته شده است و طرف دیگر آن سلام بر دو خلیفه

اول بود. زیر پشت کارت هم از خواننده تقاضا شده بعد از قرائت، آن را به دیگران بدهید. جالبتر آن که در آخر زیارتنامه از

پیامبر خدا طلب شفاعت و توسل جستن به آن حضرت آمده است. متن این چنین است:

«یا رسول الله انی أسئلك الشفاعة و أتوسل بکلی الله فی أن أموت مسلماً علی ملئتک و سئدتک، السلام

علیک یا رسول الله من ... [خواننده زیارتنامه نام خود را می آورد] یسئشفع بک الی ربک».

VISITING THE MUBARAK GRAVE OF RASOOLULLAH (SALLALLAHU ALAIHI WASALLAM

After having had a bath and donning clean clothes, enter Masjidun-Nabawi from Bab Jibril. Perform 2 Rak'at Tahiyatul-Masjid in Roudul-jannah. Now proceed to the Muwajahah Sharif i.e. the grave of Rasoolullah (S.A.W.) Facing the grave of Rasoolullah (S.A.W.) and believing him to be alive, offer your greeting in the following words:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَهْمَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَهْمَدُ أَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ

أَنَّكَ بَلَّغْتَ الرِّسَالََةَ وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ وَهَمَّيْتَ

الْأُمَّةَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرَ

جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَنْصَحَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنِ أُمَّتِهِ

Then say

يَا رَسُولَ اللَّهِ اني أسئلك الشفاعة و أتوسل بك

إلى الله في أن أموت مسلماً على ملئتك و سئدتك

If someone has asked you to convey his/her salaams to Rasoolullah (S.A.W.) do so by saying

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ يَسْتَشْفِعُ

بِكَ إِلَى رَبِّكَ

رادیو روایت

نباید خوبی‌های شهری که به آنجا سفر کردی از خاطرت محو شود بلکه اگر درس آموز باشد، باید از آنها ایده گرفت. مثلاً راننده‌ها وقتی عابر پیاده را می‌دیدند توقف می‌کردند حتی در مکه مکرم یکبار به اتفاق همسرم در حال عبور از عرض خیابان بودیم که یک ماشین توقف کرد و راه ماشین دیگر را مسدود کرد تا ما به راحتی عبور کنیم. همان لحظه یاد خیابان‌های خودمان افتادم که برای عبور از عرض خیابان باید خود را بیاندازی وسط خیابان تا رانندگان مجبور به توقف شوند و الا هرگز به شما اجازه عبور نمی‌دهند. یکی از سنت‌های پسندیده فروشگاه‌های مکه و مدینه این است که اگر به هر دلیلی جنس فروخته شده را پس آوری، بی هیچ مخالفتی پولتان را برمی‌گردانند. حتی در فروشگاه‌های بزرگ، قسمتی برای استرداد اجناس منظور شده است. باز یاد بسیاری از فروشندگان ایرانی افتادم که از این خصلت خوب دورند.

اما کارجالبی که دیدم و برای من الهام‌بخش طرح فرهنگی - رسانه‌ای بود، مربوط به یکی از شبکه‌های تلویزیونی عربستان است. یکی از این شبکه‌ها ضمن پخش زنده تصویر مسجدالنبی و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله، گوینده‌ای با صدای خوش به طور مستمر احادیث نبوی را قرائت می‌کرد. کار این شبکه پخش زنده مسجدالنبی و خواندن احادیث نبوی است بدون هیچگونه شرح و تفسیری. با خود گفتم جای چنین شبکه‌ای در صدا و سیمای جمهوری اسلامی خالی است. از این رو، ایده «رادیو روایت» به ذهنم آمد. در این شبکه رادیویی ضمن اصل قرار دادن قرائت احادیث نبوی و ائمه اطهار، برنامه‌های جانبی مانند حدیث‌شناسی، علم الداریه، رجال و معرفی متون روایی و غیره می‌توان اجراء کرد. به هر حال، اگر رادیو قرآن، ثقل اول باشد؛ رادیو روایت، ثقل دوم آن است و ما امر شده‌ایم به حفاظت از هر دو ثقل.

مدینه؛ سرزمین وداع

گفتیم شوق زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله تسکین بخش غم وداع با کعبه است اما امشب ۲۴ ذی الحجه که آخرین شب حضور در مدینه النبی است. سوز وداع با آن حضرت را با چه چیز می توان آرام کرد. وداع در مدینه النبی بسیار سنگین تر از وداع در مسجد الحرام است.

اصلاً مدینه النبی، سرزمین وداع است و اول وداع هم توسط خود رسول الله صلی الله علیه و آله انجام شد، وداع ایشان هم عام بود و هم خاص. آنگاه که علائم مرگ را احساس کرد مسلمانان را در مسجد جمع کرد از همگان حلالیت طلبید. طلب حلالیت، روی دیگر وداع است. اما وداع خاص پیامبر با دخت گرامیش فاطمه زهرا علیها السلام بود. این وداع، زهرای مرضیه علیها السلام را هم گریاند و هم شادش کرد.

مدینه سرزمین وداع است؛ وداع فاطمه زهرا علیها السلام با همسر و فرزندانش است. چه وداع جانسوزی بود میان فاطمه و علی. فاطمه جان به این زودی علی را تنها می گذاری؟

مدینه شاهد وداع امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگام عزیمت به کوفه و انتقال مرکز خلافت به آنجا بود.

مدینه شاهد وداع جانسوز ابا عبدالله الحسین علیه السلام با جد گرامیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. حسین علیه السلام در حالی از مدینه عزیمت کرد که این آیه شریفه را می خواند: **(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا تَرَاقًا لِّقَالَ رَبِّ اجْنُبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)**.

مدینه شاهد وداع امام رضا با فرزندش جواد الائمه علیهما السلام هم بوده است. همه این وداعها بدون بازگشت بود و ... مدینه سرزمین وداع است.

آمدی با خود می گوید آیا سرزمینی مثل مدینه النبی است که سرزمین وداع خوانده شود. تردید کردم ولی یادم آمد یک جای دیگر هم هست که سرزمین وداع می خواندش و آن سرزمین کربلا است و بس.

کربلا نه یک وداع که شاهد وداعها بود. کربلا در روز عاشورا با هر وداع در خود می لرزید. اما یک وداع جانسوزتر از

همه بود و صبر و طاقت را از همه می برد و آن وداع زنان و بچه های اباعبدالله علیه السلام در روز یازدهم است که به اسیری می رفتند.

لایوم کیومک یا ابا عبدالله

السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین

مدینه منوره

داود مهدوی زادگان